

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



### فهرست مطالب

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با استادان مدرسه عالی شهید مطهری فروردین ۱۳۷۲ .....	۸
چرایی نیاز به وحدت حوزه و دانشگاه .....	۱۴
کلید موفقیت و رمز پیروزی انقلاب.....	۱۴
عوامل مهم در توجه به وحدت حوزه و دانشگاه.....	۱۴
۱. نقش ارزنده در روند تحول فکری و فرهنگی.....	۱۵
۲. وجود دشمن مشترک هوشیار.....	۱۶
وحدت، نه با شعار بدست می آید و نه با امریه و فرمان.....	۱۷
نخستین گام در وحدت حوزه و دانشگاه.....	۱۷
تبادل امتیازات حوزه و دانشگاه.....	۱۸
توصیه‌هایی به اساتید دانشگاه و طلاب متعهد.....	۱۹
لزوم شناخت محیط حوزه برای اساتید و دانشجویان.....	۱۹
استفاده از اساتید دانشگاهها در حوزه.....	۱۹
شناختن نظام طلبگی برای دانشگاه و نظام دانشگاه برای حوزه.....	۲۰
روحانیون و دانشگاهیان، مبشر و مبلغ معنویت.....	۲۰
لزوم توجه به غایت علم در دانشگاه و حوزه.....	۲۱
رد و خنثی کردن نظریه " ناهماهنگی حوزه و دانشگاه ".....	۲۱
ایجاد و تقویت عوامل وحدت بین حوزه و دانشگاه.....	۲۱
هدف از وحدت حوزه و دانشگاه .....	۲۳
شهید مفتاح، کم‌نمود و کم تظاهر اما پرحضور و پرتحرک.....	۲۳

- ۲۴..... اعتقاد شهید مفتاح به باز کردن حصار دور حوزه.....
- ۲۵..... عدم غفلت علمای بزرگ اسلام از معارف انسان ساز، و جهان ساز.....
- ۲۶..... شهید مفتاح از پیشروان حقیقی حرکت فکری جدید حوزه.....
- ۲۷..... شهید مفتاح ملجأ و ملاذ جوانهای دانشجوی مسلمان.....
- ۲۸..... مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه.....
- ۳۱..... استفاده کردن شخصیت‌های حوزه و دانشگاه از یکدیگر.....
- ۳۲..... خلیقات و روشهای درسی در حوزه علمیه.....
- ۳۳..... ۱. محسوب شدن درس در حوزه به عنوان عبادت.....
- ۳۴..... توصیه به مطالعه کتاب سیاحت شرق.....
- ۳۴..... اهمیت انگیزه‌های معنوی در ادامه تحصیل.....
- ۳۵..... تحوّل در کار تحصیل و علم.....
- ۳۶..... تحصیل علم انقلابی و غیر انقلابی.....
- ۳۷..... ۲. احساس وظیفه کردن در درس خواندن.....
- ۳۸..... طبقه بندی شدن در س‌ها در حوزه و دانشگاه.....
- ۳۹..... ورود تخصص گرائی در حوزه‌ها.....
- ۴۰..... وسیله ارتباط بین حوزه و دانشگاه.....
- ۴۱..... ضرورت کار بر روی روشهای وحدت حوزه و دانشگاه.....
- ۴۳..... وحدت حوزه و دانشگاه بستر وحدت علم و دین.....**
- ۴۳..... وحدت حوزه و دانشگاه جزء مسائل اصلی انقلاب.....
- ۴۳..... مبنای توحیدی جامعه ی اسلامی.....
- ۴۵..... حضور خدا در وحدت میان مؤمنین.....

- ۴۵..... علت راه نیافتن علوم جدید در حوزه‌های علمیه.....
- ۴۷..... پایه گذاری دانشگاه بر مبنای غیر دینی.....
- ۴۸..... تأثیر دست‌های خیانتکار و غافل، در عقب ماندگی ملت.....
- ۴۹..... حرکت پایه پای علم و دین در نظام اسلامی.....
- ۵۱..... طلب‌آب و دانشجویان قدر یکدیگر را بدانند.....

### **وحدت حوزه و دانشگاه یعنی وحدت در ایجاد یک جامعه ی**

#### **اسلامی ..... ۵۲**

- ۵۲..... اهمیت بیداری وجدان دینی مردم.....
- ۵۳..... الف) اشاعه ی شهوات و بازکردن راه شهوترانی.....
- ۵۵..... ب) ورود جریان های علمی و فکری فاسد.....
- ۵۸..... وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی وحدت در هدف.....
- ۵۹..... اصالت دادن به اسلام و رعایت احکام اسلام.....
- ۶۰..... احساس مسؤولیت کردن قشر جوان نسبت به مسائل انقلاب.....
- ۶۲..... زنده نگه داشتن اسلام و انقلاب، توسط حوزه و دانشگاه.....
- ۶۳..... درس خواندن، کار و تلاش طلاب و دانشجویان برای بیداری ملتها.....

#### **آبادانی دنیا و آخرت جامعه در وحدت حوزه و دانشگاه ..... ۶۵**

- ۶۵..... حوزه و دانشگاه، دو نهاد اصیل دانشجویی.....
- ۶۶..... نتیجه عملکرد خوب حوزه و دانشگاه.....
- ۶۸..... علم و معنویت، دو بال جامعه.....
- ۷۰..... وحدت حوزه و دانشگاه یعنی ساختن و کامل کردن ملت و کشور ایران.....
- ۷۲..... دینی و انقلابی بودن محیط دانشگاه.....

- ۷۳.....اهمیت حوزه های علمیه در تشویق مردم به دین خدا.....
- ۷۴.....تکمیل زندگی مردم با حوزه و دانشگاه کامل.....
- ۷۵ ..... روحانیت و تحقق دانشگاه اسلامی .....**
- ۷۵.....تغییر شاکله دانشگاه به شاکله‌ی اسلامی.....
- ۷۶.....روحانی موفّق در دانشگاه.....
- ۷۸.....شرط کافی برای حضور روحانی در دانشگاه.....
- ۷۸.....ضرورت وجود روحانی عالم، آگاه و بی‌اعتنا به دنیا در دانشگاه.....
- ۸۰ ..... نفوذ علمی و دینی، وظیفه روحانیت در دانشگاه .....**
- ۸۰.....احتیاط علمی و اخلاقی، در برخورد با دانشجو.....
- ۸۱.....عامل نفوذ روحانی در دانشگاه.....
- ۸۴.....دو راه نفوذ روحانی در دانشگاه.....
- ۸۴.....الف) علمی.....
- ۸۴.....ب) دینی.....
- ۸۵.....رعایت پرهیز از تشریفات برای روحانی عازم به دانشگاه.....
- ۸۶..... چستی وحدت حوزه و دانشگاه .....**
- ۸۶.....یادگیری روشهای خوب حوزه و دانشگاه از یکدیگر.....
- ۸۷.....گزینش در استفاده از محصول فکر، عقل و تجربه‌ی بیگانگان.....
- ۸۷.....استفاده حوزه و دانشگاه از روشهای سنتی و مدرن.....
- ۸۹.....نتایج جدائی حوزه و دانشگاه.....
- ۹۱.....سیاستهای رژیم منحوس پهلوی برای جدایی حوزه و دانشگاه.....

- ۹۳.....نتایج پشت کردن حوزه و دانشگاه به یکدیگر.....
- ۹۶.....ارتباط مستمر و منظم روحانیون با دانشگاه.....
- ۹۸.....هدف و ضرورت حضور روحانیت در دانشگاهها.....**
- ۹۸.....معنای حضور روحانیون در دانشگاه.....
- ۹۹.....ضرورت ثمر بخشی دانشگاه ها.....
- ۹۹.....روحانیون دانشگاه، سنگ صبور تموجات روحی جوانان.....
- ۱۰۱.....کمک حوزه ی علمیه در اسلامی کردن دانشگاهها.....
- ۱۰۳.....ایجاد محیط و اهدافی اسلامی در دانشگاه.....

**بیانات مقام معظم رهبری**

**در دیدار با اساتید مدرسه عالی شهید مطهری**

**فروردین ۱۳۷۲**



### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خیلی خوش آمدید. بنده وظیفه دارم از شما به خاطر کار بزرگی که بحمدالله بی سر و صدا، بی تبلیغات و بدون جنجال‌های رایج معمولی و به شکلی آرام و در گوشه‌ای، آن‌چنان که متناسب با خلوت معنوی علم و معلومات است، انجام می‌دهید، تشکر کنم و "خسته نباشید" عرض کنم. ان‌شاءالله که موفق باشید. بنده از این که می‌بینم جنابعالی [آیت‌الله امامی کاشانی] و آقایانی که در آن‌جا مشغول فعالیت هستند و این کارهای مهم و با ارزش را انجام می‌دهند، خیلی متشکرم.

به نظرم باید گفت که مدرسه‌ی عالی سپهسالار عاقبت به خیر شد و تبدیل به مدرسه‌ی شهید مطهری گردید. واقعاً این سیر اسمی و تحول اسمی، یک تحول معنوی و سیر معنوی را هم نشان می‌دهد. تبدیل نام سپهسالار به شهید مطهری، فاصله‌ای عجیب و ناپیمودنی است و این هنر شماس است که الحمدلله کاری کردید که این فاصله پیموده بشود. من، اگر چه با متخرجین [فارغ‌التحصیلان] مدرسه و دانشجویها به جز مواردی که جنابعالی اشاره فرمودید و بعضی پایان‌نامه‌هایی که برادران آورده‌اند و من توزق و مروری کرده‌ام، بیش از این ارتباطی با محصولات مدرسه نداشته‌ام؛ اما همان‌طور که در عربی معروف است: "الثمرة تدل علی الشجرة" و عکس آن هم صادق است: "الشجرة تدل علی الثمرة"، اگر درخت را شناختیم که درخت گلابی است، می‌شود فهمید که میوه‌ی آن چگونه خواهد بود. هم اکنون که من به آقایانی که شما به عنوان علما و اساتید و هیئت علمی مدرسه از ایشان استفاده می‌کنید، نگاه می‌کنم، تا آن‌جایی که می‌شناسم، می‌بینم شما معقولاً، منقولاً و انصافاً مجموعه‌ی خوبی را جمع کرده‌اید و انسان احساس می‌کند ان‌شاءالله ثمرات این شجره، ثمرات با ارزش خواهد بود. ما در

مباحث اسلامی، فلسفه و فقه کم‌تر می‌توانیم اساتیدی را مثل بعضی از آقایانی که در این‌جا تشریف دارند، در مراکز علمی و دانشگاهی نشان دهیم. ولی بحمدالله این‌ها در این‌جا جمع شده‌اند و این هم از برکات انقلاب است و شاید هم روح مطهر امام (ره) و نفس آن بزرگوار که از اول انقلاب توجه خاصی به این مدرسه داشته‌اند و به جنابعالی هم، به خصوص نسبت به این‌جا، ماموریت داده‌اند و شما هم مشغول کار شدید، موثر بوده است.

نکته‌ای که دائماً در این قبیل مجموعه‌ها به ذهن من می‌رسد، این است که ما ابتدا بایستی بدانیم که از متخرج این مدرسه چه می‌خواهیم تا بدانیم که چه استادی، چه درسی و چه برنامه‌ای را در اینجا تنظیم کنیم. زمانی ما از طرف استاد و برنامه شروع می‌کنیم و این یک طریق کار است و زمانی هم از طرف هدف آن علت غایی و آنچه که متوقع هستیم، شروع می‌کنیم که به نظرم می‌رسد این کار، هوشمندانه‌تر و عاقبت‌بین‌تر و کم‌اشکال‌تر خواهد در آمد و خطای آن کم خواهد شد. ما باید ببینیم چه می‌خواهیم از این‌جا در بیاوریم که بر اساس آن بفهمیم چه برنامه‌ها و اساتیدی را لازم داریم؟ و در کنار او بدانیم که چه تحقیقی باید انجام بگیرد و چه کتابی باید تصویب شود؟ شما - بحمدالله - به این معنا در پایان فرمایش‌تان اشاره کردید که هدف شما تربیت مبلغین اسلام و کسانی است که معرفتی از اسلام دارند و می‌خواهند مفید واقع شوند و این مسأله، حقا و انصافاً، در کنار حوزه‌های علمیه که یک تراز ویژه‌ای از روحانیون را تربیت می‌کنند، خیلی خوب است. روحانی تراز حوزه، در کنار آنچه که فرضاً در بخش‌های علوم انسانی متمایل به امور دینی در دانشگاه‌های ما تربیت می‌شوند، یک روحانی با تراز مخصوص و شکل مخصوصی است. مثلاً فلسفه اسلامی و فقه اسلامی که در دانشکده الهیات و یا بخش فلسفه دانشکده ادبیات تدریس

می‌شود، دارای تراز است که مورد نظر آن‌هاست. چرا که آن‌ها محصول خاصی را در نظر دارند که نحوه برنامه‌ریزی، تنظیم واحدها، ترم بندی، واحدگیری و زمان‌های تعطیلی دانشجویان هم، بر همان اساس و متناسب با همان تراز است و با متخرج و محصولی که در دانشگاه‌ها مورد نظر است، مطابقت دارد. و شاید بی‌وجه هم نباشد که همانی که هم اکنون هست، درست باشد.

لذا، ما باید ببینیم در مدرسه عالی شهید مطهری، چه می‌خواهیم بسازیم؟ این، باید اصل باشد. علی‌القاعده، نمی‌خواهیم روحانی تراز حوزه بسازیم. به خاطر این که در حوزه نظر اصلی، بلاشک، بر فقاہت است. درست است که حوزه در رشته‌های مختلف، ادیب، فیلسوف و حتی زمان‌هایی منجم و هیأت دادن تربیت می‌کرده؛ اما حوزه‌های شیعه به تربیت فقیه متوجه است. لذا، می‌بینیم که همه چیز بر اساس این تنظیم شده و درس فقاہت هم آنجا روان‌تر است و دانشجوی فقاہت هم آنجا آسانتر تحصیل می‌کند تا دانشجوی بقیه رشته‌های دیگر. پس این مدرسه، حوزه نیست و ما نمی‌خواهیم در اینجا فقیه، به معنای حوزه تربیت کنیم؛ و الا جایش حوزه بود و همان درس‌ها، کتاب و شیوه کار باید در اینجا به دنبال می‌شد. بلاشک، تراز دانشگاه هم در اینجا مورد نظر ما نیست، چرا که اگر این چنین بود، لازم نبود درس مکاسب و کفایه تدریس شود و شما آقابان علما، فقیه وارد و صاحب نظر را برای تدریس شرح منظومه سبزواری و یا شواهدالربوبیه به این جا بیاورید. این درس‌ها که بحث‌های تراز دانشگاه نیست. پس اینجا، یک چیز دیگری است.

من فکر می‌کنم که در اینجا یک هدف متمایز از آن دو هدف و یک چیز خوبی در ذهن شما هستند که شاید تحدید هم شده باشد. و من عرض می‌کنم که اگر تحدید نشده، باید دقیقاً بشود و حتی روی کاغذ هم بیاید. یعنی ما، واقعا، بنویسیم

که هدف ما در اینجا این است که چنین محصول و موجودی را بیرون بیاوریم. البته کلیات را می‌شود گفت، کما این که آن سپهسالاری هم که اینجا را درست کرده، او هم گفته بوده که در اینجا فقه و اصول، فلسفه و معقول و منقول بخوانند، ولی نمی‌فهمیده که معقول و منقول یعنی چه؟ چیزی را شنیده و یا برایش تنظیم کرده بوده‌اند. ما باید بدانیم از این مدرسه، با این همه زحمتی که شما می‌کشید و خرجی که می‌کنید (و ان شاء الله می‌فرمایید بیش‌تر خرج خواهید کرد) چه معقول و منقولی و برای چه چیزی می‌خواهیم؟

البته من به نظرم می‌رسد شما در این‌جا باید بر روحانی بودن متخرجین تأکید بفرمایید. البته از پیش هم، من وقتی نسبت به مدرسه جنابعالی فکر می‌کردم، دورادور این معنا به ذهنم می‌آمد. یعنی اینجا یک محلی است که باید روحانیونی تربیت کند که برای گسترش فکر متعالی اسلامی و همان تبیین "بالحکمه و المواعظه الحسنه" بسیار بسیار مفید باشند. و تبیین حکیمانه دین و نه بین عامیانه دین کنند. من فکر می‌کنم امروز ما به این احتیاج داریم. شاید - ان شاء الله - مدرسه شما الگویی شود که نظیر آن حتی در حوزه‌ها و جاهای دیگر ساخته بشود و یک تراز خاصی از روحانی را در اینجا پرورش بدهد. یعنی، شما بر روحانی بودن و معمم بودن به خصوص پا فشاری بفرمایید. البته این به صورت پیشنهاد است و شاید در ذهن شریف جنابعالی و دستگاه مفکره مدرسه در این زمینه مطالبی باشد که من از آن‌ها اطلاعی ندارم.

علی‌ای حال، کار بسیار خوبی است و بحمدالله، شما هم خوب وارد میدان شده‌اید و خوب جمع و جور کرده‌اید و اساتید خوبی را هم انتخاب کرده‌اید. این هم از هنرهای شماست که توانسته‌اید از کسانی استفاده کنید که به راحتی نمی‌توان آن‌ها را دور هم جمع کرد. این‌ها هم "به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را". اگر

چنانچه مدرسه منطقه علم نبود و آقایان، مخاطبین خوبی نداشتند، معلوم نبود که در اینجا جمع بشوند. آن کسی که اهل علم است و دلش می‌خواهد متاع خودش را عرض کند، طبیعی است که می‌خواهد متاع خود را به کسی که آن متاع را می‌شناسد و قدر او را می‌داند عرضه کند. آن کسی که فقط به دهان استاد تماشا می‌کند و چیزی نمی‌فهمد، استاد را خون به دل می‌کند. لذا، اگر ما می‌بینیم که شما اساتید خوبی را جمع کرده‌اید، باید کشف کنیم که محیط علمی آنجا از لحاظ دانشجویی و طلب [علم] و تحصیل محیط خوبی است. ان شاء الله موفق باشد و از جناب عالی و آقایانی که در اینجا تشریف دارند، صمیمانه به خاطر تلاش تان در مجتمع کردن چنین کار خوبی تشکر می‌کنم و منتظر می‌مانیم که ان شاء الله، نتایج کار را هم ببینیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

## چرایی نیاز به وحدت حوزه و دانشگاه

### کلید موفقیت و رمز پیروزی انقلاب

بیست و هفتم آذر ماه، روز شهادت دکتر مفتاح، استاد دانشگاه و روحانی مبارز و انقلابی، روز وحدت حوزه و دانشگاه نامیده شده است. تخصیص این روز به این مناسبت، ناشی از نیاز مبرمی بود که در جامعه‌ی انقلابی ما احساس میشد. چرا که «وحدت»، کلید موفقیت و رمز پیروزی انقلاب خونبار ما بوده و هست و حفظ و ادامه‌ی آن، به آسیب‌ناپذیری انقلاب و نیل به اهداف انقلابی و حفظ کامل دستاوردهای آن خواهد انجامید. بقا و استمرار انقلاب ما که پس از تأییدات الهی، به وحدت اقشار مختلف ملت، بر محور اسلام و رهبری مرجع و امام عزیز و عظیم امت، متکی و استوار بود، جز با اتکال به خدا و حفظ وحدت همه جانبه، امکان پذیر نخواهد بود و هر اقدامی که در راه حفظ وحدت بعمل آید، عمل صالحی است که باید مورد تأیید و پشتیبانی کامل مسؤولان و دست‌اندرکاران قرار گیرد. اما در این راه و کار، دقایق و ظرایفی هست که بی‌توجه به آن، حفظ وحدت امکان‌پذیر نخواهد شد و شعار وحدت، با همه‌ی طنین دلنشین و روح‌نوازی که دارد، در مرحله‌ی حرف و سخن باقی خواهد ماند. حال آنکه انقلاب ما امروزه، بیش از هر زمان دیگر، نیاز به آن دارد که شعارهای خود را، جامعه‌ی عمل‌پوشاند و بدون تردید، امکان و شایستگی و ابزار این کار را نیز در اختیار دارد.

### عوامل مهم در توجه به وحدت حوزه و دانشگاه

قبل از اینکه به این نکات بپردازم، می‌خواهم در این زمینه که چرا وحدت حوزه و دانشگاه و وحدت روحانی و دانشجو از همان روزهای آغاز انقلاب، بیشتر مورد توجه مردم جامعه‌ی ما بوده است، توضیح دهم. روشن است که «وحدت» یک

ارزش اجتماعی و قبل از آن، یک ضرورت و نیاز اجتماعی است، بخصوص در جامعه‌ای که راه تحول را می‌رود. اما دیدیم و شنیدیم که حتی قبل از پیروزی انقلاب نیز، شعار «روحانی، دانشجو، پیوندتان مبارک» در راهپیمائی‌های عظیم و میلیونی مردم انقلابی کشور ما، یکی از شعارهای اصلی و اساسی بود. اینکه چرا توده‌های عظیم ملت، وحدت بین این دو قشر را، این چنین صریح و پرخروش می‌طلبیدند، در خور سخن مستقلی است. و من اکنون به اشاراتی کوتاه بسنده می‌کنم.

طلب وحدت بین حوزه و دانشگاه، از سوی مردم، و ابراز شادمانی و حمایت آنان، در لحظاتی که بارقه‌ی این عمل انسانی و اجتماعی را مشاهده می‌کردند، ناشی از چند عامل بوده و هست:

#### ۱. نقش ارزنده در روند تحول فکری و فرهنگی

نخست آنکه این دو قشر، در حرکت‌های اجتماعی و در روند تحول فکری و فرهنگی جامعه‌ی ما، نقشی ارزنده و والا داشته‌اند و دارند. در برهوتی که رژیم طاغوتی به جامعه تحمیل کرده بود و در انجماد خفقان حاکم، در آن لحظات سکوت و سکون، در زیر نگاه ریز بین میرغضب‌ها و جلاّدان رژیم و در زیر چکمه‌ی مزدوران و دژخیمان پهلوی، دم گرم روحانیون و دانشگاهیان متعهد و مسئول بود که آتش مبارزه را گرم نگه می‌داشت و فریاد اینان بود که از فیضیه و دانشگاه، صلاهی مقاومت و مبارزه سر میداد. چه بسیار فریاد، که از سر منابر برخاست و قبل از انتشار در سطح جامعه، به صفیر گلوله‌ی مزدوران، خاموش شد. و چه بسیار دانشجویهای مبارز، که در خون خود تپیدند و گل وجودشان پژمرد و کسی از آنان با خبر نگردید.

این منادیان آزادی، با همه‌ی اهداف مشترکی که داشتند دریغا که چه دیر، همدیگر را باز یافتند و خوشا بانگ پرخروش مردم، که آوای وحدت سرداد و نقشه‌ی دشمنان را، نقش بر آب کرد.

## ۲. وجود دشمن مشترک هوشیار

دوم آنکه، علیرغم هدف مشترک، دشمن مشترکِ این دو قشر مبارز و انقلابی، در بسیاری از لحظات تاریخ، هشیارتر از آنان عمل کرد و به برنامه‌ی خویش، که ایجاد شکاف و افتراق بین این دو قشر بود، جامه‌ی عمل پوشاند. در دورترین مقاطع تاریخ اسلام نیز، آثاری از این سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» به چشم میخورد! مغولان، مساجد را بیهوده عرصه‌ی سمّ ستوران نکردند. دژخیمان میدانند، از که و از کجا باید ترسید در انقلاب مشروطیت نیز، مساجد هدف بود. نهضت ملی در بیست و هشتم مرداد شکست، مگر در اثر ایجاد شکاف و افتراق بین روحانیت و آنان که علم روشنفکری بر سر دست میبردند. چه بسیار مُهر جهل و خرافه‌پرستی که بر پیشانی حوزه‌های علمیه کوفتند و چه فراوان، تهمت بی‌دینی و بد دینی که به دانشگاهیان زدند.

چنین شد که هرکس به راه خویش رفت. و دژخیم، بر سر هر دو راه که غایت و هدف آن یکی بود، چنان آسان و کم ضرر، هر دو قشر را سالیان دراز، گرفت و بست و شکست و کشت و جز ناله‌ای برنخاست و دستهای یاران و همزمان، بهم نرسید. و اینک، اوراق تاریخ در پیش روی ما، گشوده است.



### وحدت، نه با شعار بدست می آید و نه با امریه و فرمان

اما، اکنون مجال چون و چرا نیست که: «حَرَم در پیش است و حرامی در پس»  
صلای وحدت خلق را به گوش جان بشنویم و از شکست‌های تاریخی که نتیجه‌ی قهری اختلاف و افتراق بوده است، بیرهیزیم. از حوادث تاریخ، شکست‌های بزرگ، ناکامی‌های گذشته و از همه مهمتر، از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، درس عبرت بگیریم و بشنویم که توده‌های عظیم و میلیونی ملتی مبارز و مصمم و مقاوم و ایثارگر، بانگ وحدت سرداده‌اند. با این سرود الهی و انسانی، هماوایی کنیم و با هم، یکپارچه و متحد، به دریای موج و خروشان خلق بپیوندیم و به شعار بر حق آنان، که «وحدت حوزه و دانشگاه» است، پاسخی شایسته و سزاوار بدهیم و این شدنی و امکان‌پذیر است اگر: فرهنگ اصیل حاکم بر جامعه‌ی خویش را بدرستی بشناسیم و بدان مسلح شویم. که با شناخت این فرهنگ اصیل و پویا، که منشأ در سرچشمه‌ی تعالیم الهی دارد، هر کاری، از آن جمله «وحدت»، آسان‌تر و معنی‌دارتر میشود.

چرا که «وحدت» نه با شعار بدست می‌آید و نه با امریه و فرمان. و اگر امروز در جامعه‌ی انقلابی، وحدت حوزه و دانشگاه و وحدت روحانی و دانشجو مطرح میشود، ناشی از این واقعیت است که تاکنون، و حداقل تا قبل از انقلاب، این وحدت وجود نداشته است.

### نخستین گام در وحدت حوزه و دانشگاه

این دو قلمرو علم و روحانیت، باید نخست از هر آنچه با فرهنگ اصیل جامعه‌ی اسلامی ما بیگانه است، تطهیر و پاک شوند و نخستین گام در راه وحدت را از اینجا بردارند.

حاکمیت دو فرهنگ، با ممیزات و مشخصات متفاوت، بر این دو حوزه، تاکنون خسارات فراوانی به جامعه‌ی ما تحمیل کرده است: علم را محور هر چیز قرار دادن، و از علم نیز، تنها به جنبه‌های مصرفی آن دل بستن و در نهایت، کارگزار قدرتهای علمی جهانی شدن و بازار مصرف را برای تولیدکنندگان خارجی، گرم و داغ نگهداشتن، ضایعه‌ای است تلخ و دردناک که دانشگاه باید هر چه سریعتر به جبران آن قیام کند و نقصان و خللی را که از این راه به جامعه‌ی ما وارد آمده است، ترمیم نماید.

از آن سوی، در حوزه‌ها نیز، نیازهای ملموس جامعه و مردم، و واقعیت‌های زمانه باید مطرح شود. چرا که اگر «دین، عین سیاست است» که هست، پس باید قدم در واقعیت‌های عصر و دوران نهاد و از حیطة‌ی ذهنیت‌های مجرد رها شد.

### تبادل امتیازات حوزه و دانشگاه

با این همه، امتیازات حوزه و دانشگاه نیز باید تبادل شود: اخلاص، صفا، ایثار، معنویت، زهد، احترام به سنت‌های اصیل و ارزشمند، از یکسو و توجه به واقعیات، دید باز و گسترده، وسعت بینش، نوگرایی مفید، نگرش سازنده و پویا و استفاده از روشهای جدید و کارساز از سوی دیگر، میتواند و باید که مکمل هم شوند.

آن سخت کوشی در آموختن که از ممیزات حوزه‌های علمیه است، باید در دانشگاه بعنوان سنت اصیل دانش‌آموزی بکار گرفته شود و آن آینده‌نگری همراه با طرح و برنامه که از مشخصات محیط دانشگاهی است، باید در حوزه‌ها پذیرفته شود. آن هماهنگی و اختلاط سازنده با مردم جامعه، که از روشهای سازنده و سالم و از ممیزات بارز حوزه‌های علمیه است، باید در دانشگاه ملحوظ باشد. دانشجو باید مردم جامعه‌ی خود را عملاً و از نزدیک بشناسد و آموختن دانش نباید او را از

ارتباط مستقیم با مردم، محروم کند. همچنانکه ارتباط دائم و پیوسته با مردم و آگاهی از دردها، نیازها و خواسته‌های روزمره مردم، نباید طلبه و دانشجو را از کسب علم که چراغ راه جامعه است، باز دارد.

سخن در زمینه‌ی ضرورت وحدت و روشهای ایجاد آن بین حوزه و دانشگاه بسیار است. اما در این فرصت کوتاه این قدر هست که از مسؤولان و محققان و دانشگاهیان و روحانیون بخواهم که این مقوله‌ی عظیم را با رعایت جوانب متنوع آن، به بحث و بررسی بگذارند و راهها و شیوه‌های ایجاد آن را در فرصت‌های گوناگون بیابند و بشناسانند.

### توصیه‌هایی به اساتید دانشگاه و طلاب متعهد

در نخستین گام، به استادان و دانشجویان و روحانیون و طلاب متعهد و مسؤول پیشنهاد میکنم که:

#### لزوم شناخت محیط حوزه برای اساتید و دانشجویان

۱- اساتید و دانشجویان عزیز و ارجمند دانشگاهها، علیرغم توطئه‌ها و تبلیغات دشمنان، شناخت محیط طلبگی را در برنامه کار خود قرار دهند. متجاوز از هزار سال است که کار تعلیم و تعلم و تحقیق در حوزه‌های علمیه جریان دارد. شناخت واقعی این محیط از دور میسر نیست. این محیط قطعاً نکات جالب و آموزنده‌ای بهمراه دارد که دریغ است دانشگاهیان از آن بی‌خبر بمانند و بدون مشاهده، که نخستین مرحله تحقیق است، در این باب نظر دهند.

#### استفاده از اساتید دانشگاهها در حوزه

۲- روحانیون با حضور در دانشگاهها، عملی متقابل انجام دهند. در دانشگاهها نکات بسیاری برای آموختن وجود دارد و ذهن‌های آماده‌ای برای یاد گرفتن.

روحانیون میتوانند در دانشگاه بیاموزند و بیاموزانند. و متقابلاً از اساتید دانشگاهها برای تدریس در حوزهها دعوت کنند.

**شناختن نظام طلبگی برای دانشگاه و آگاهی از نظام دانشگاه برای حوزه**

۳- نظام طلبگی، نظام کشف نشده‌ای است. در رژیم گذشته، از هر نظام موفق و ناموفق آموزشی جهانی، در برنامه‌ریزی‌های دانشگاهی استفاده کرده‌اند. اما طراحان و برنامه‌ریزانی که از سنت‌های آموزشی جامعه‌ی خویش کوچکترین اطلاعی نداشتند و یا داشتند و مأمور اجرای برنامه‌های غربی بودند، هیچگاه از خود نپرسیدند بر حوزه‌های علمیه چه عواملی حاکم است که چراغ آموزش و تحقیق در آنها، علیرغم توطئه‌های حکام و فرمانروایان، و با همه کار شکنی‌های عوامل آنان، سالهای سال روشن مانده است؟

شناختن نظام طلبگی برای دانشگاهیان و متقابلاً آگاهی از نظام آموزش دانشگاهی برای مدرسان حوزه‌های علمیه، بدون تردید آموزنده و الهام‌بخش خواهد بود.

**روحانیون و دانشگاهیان، مبشر و مبلغ معنویت**

۴- انقلاب اسلامی ایران، قبل از هر چیز، یک انقلاب معنوی است. اگر این انقلاب که خود حاصل فداکاری‌ها و ایثارهای همه‌ی مردم، از جمله روحانیون و دانشگاهیان است توانسته باشد که مبشر و مبلغ معنویت و مروج آن در جامعه شود، به بخش عمده‌ای از اهداف خود دست یافته است. حضور و رسوخ معنویت، در جامعه به وضوح دیده میشود و در همه ابعاد آن، از جنگ که اولین مسأله است تا کارخانه، خانه، مدرسه، و حتی در نحوه‌ی مصرف و راه و روش زندگی روزمره

مردم به چشم میخورد. بدیهی است که هم در دانشگاه و هم در حوزه‌های علمیه، نباید جز این باشد.

خلاً معنویت، از آفات اجتماعی در رژیم گذشته بوده است. دانشگاهها و حوزه‌ها برای دفع این آفت، در خود و در جامعه، نقش مهم و مسؤولیت عمده بر عهده دارند.

لزوم توجه به غایت علم در دانشگاه و حوزه

۵- نظریه «علم برای علم» افسانه‌ی کهنه‌ای است که بخصوص در یک جامعه‌ی انقلابی پذیرفتنی نیست. علم اگر برای انسان، برای آرمانهای انسانی، برای بشریت که غایت آن، رسیدن به خدا است باشد، معنی پیدا میکند. و حوزه‌های علمیه و دانشگاهها را به تفکر در این باب دعوت میکنم.

رد و خنثی کردن نظریه " ناهماهنگی حوزه و دانشگاه "

۶- فلسفه‌ی ناهماهنگی و ناهمگونی دانشگاه و حوزه علمیه از القابات دشمنان خدا و خلق است: «متصل، جانهای مردان خداست» آنان که این فلسفه را تبلیغ و القاء میکنند، البته درپی فراهم آوردن وسائل و اسباب و علل آن نیز هستند. دانشگاهیان و روحانیون برای رد این نظر، و خنثی کردن نقشه دشمنان، باید با هوشیاری عمل کنند و عملاً نادرستی آن را به اثبات برسانند.

ایجاد و تقویت عوامل وحدت بین حوزه و دانشگاه

۷- تشکیل سمینارها و ایجاد گردهمائی‌ها در زمینه وحدت بین حوزه و دانشگاه، تا روزی که این وحدت عملاً و بنحو گسترده حاصل شود ضروری است.

امیدوارم که این گردهمائی‌ها، مبارزه با عوامل تفرقه و ایجاد و تقویت عوامل وحدت را در رأس برنامه‌های خود قرار دهند و در کشف و ایجاد راههای عملی

وحدت کوشا باشند و مسؤولان امر تا رسیدن به هدف، که نیل به وحدت واقعی است، از پای ننشینند.

## هدف از وحدت حوزه و دانشگاه

### شهید مفتاح، کم‌نمود و کم‌تظاهر اما پرحضور و پرتحرک

خیلی محفل و مجلس گپرا سرشار از صمیمیتی است. بی‌شک خاطره‌ها، یادها و گذشته‌ها و فضا در این جو معنوی و روحانی مؤثر هست. و حضور حضرت آقای میرمحمدی عالم فاضل ارزشمند زحمت‌کشیده در این دانشکده، در این محیط و در این محضر، بر جو صمیمیت و صفا و معنویت این‌جا می‌افزاید. و خوشحالم که این توفیق را پیدا کردم در خدمت برادران و خواهران عزیز، دانشجویان، اساتید محترم و مسؤولین، این یاد را و این خاطره را با هم گرامی بداریم. بسیار بجاست که در وحله‌ی اول از شهید عزیزمان مرحوم آیت‌الله مفتاح رحمه‌الله‌علیه یاد کنیم که این روز و این مجمع، از برکات خون آن شهید بزرگوار ماست. خود آن عزیز در زندگی هم همین‌طور بود. کم‌نمود و کم‌تظاهر اما پرحضور و پرتحرک. اسمش کمتر برده می‌شد اما آثارش خیلی جاها بود. یکی از آنها دانشگاه بود و یکی از آنها حوزه. آنها که یاد آن عزیز را گرامی داشتند و با او انس گرفتند می‌دانند که حضور شهید مفتاح در سالهای تاریک اختناق در پایگاههای مقاومت و معرفت و فرهنگ انقلابی، یعنی مساجد، یک حضور نمایان و کم‌نظیر بود، هر جا او بود پایگاه بود. همان وقتها مسجد قبا معروف بود، مسجد جاوید معروف بود، که آثار شهید مفتاح بود. اسم خود این عزیز کمتر آورده می‌شد. با این‌که آنها از برکات او بودند. حالا هم همان‌جور است، هفته‌ی «وحدت حوزه و دانشگاه» معروف است. مفتاح لابلای یادهای این هفته گم می‌شود، یادش فراموش می‌شود. این جزو افتخارات اوست که آثارش از اظهاراتش از منیت‌هایش همیشه بیشتر و مشهودتر بوده است. بد نیست بدین جهت و برای این‌که بنده به سهم

خودم، به عنوان کسی که مدتهای مدیدی آن شهید عزیز را می‌شناختم و سالهایی با ایشان دوست بودم، از نزدیک برای رفع این فضای غربت‌آلود چند جمله‌ای عرض بکنم.

### اعتقاد شهید مفتح به باز کردن حصار دور حوزه

شهید مفتح یکی از مظاهر آن فرهنگی بود که اسلام را در مرحله‌ی عمل، به فردها و زاویه‌ها و خلوت‌ها محدود نمی‌کرد و در مرحله‌ی معرفت و تحصیل به حوزه‌ها و مسجدها، اسلام را با همان شوون و همه‌جانگی‌اش در اعتقاد و عمل، در معرفت و تحقق می‌فهمید و به دنبال او تلاش می‌کرد. بنده از وقتی رفتم قم و شهید مفتح را شناختم، که البته آن وقت ایشان جزو فضلا بودند، سال سی‌وهفت، من تازه از مشهد رفته بودم. یکی از چهره‌های فاضل و برجسته بود و یکی از روحانیون متجدد بود. یعنی جزو کسانی بود که معتقد بود، حوزه‌ی علمیه باید این حصاری را که به دور خودش کشیده، باز کند. هم راه بدهد، هم راه بیاید، هم بر ابعاد بیش‌جهانی خودش بیفزاید، دنیا را بشناسد، دانشها را، دانشمندا را، جریانها را، مسائل سیاسی را، مسائل فرهنگی نوین را، چیزهایی را که در میان آنها دشمنهای ما و دشمنی‌های ما و دوستها و دوستی‌های ما را وجود دارند، اینها را بدانند. معتقد به مبارزه بود. آن روزها هنوز مبارزه‌ی سیاسی قوی و عمیقی در حوزه نبود. و انقلاب و نهضت روحانیت هنوز شروع نشده بود، اما مبارزه‌ی برای گسترش فکر اسلامی و مبارزه برای پیدا کردن مفاهیم جدید در اسلام وجود داشت. مبارزه بود، این هم یک مبارزه بود. چون یک عده‌ای با همین هم مخالفت می‌کردند، چه در داخل حوزه‌ها و چه در بیرون از حوزه‌ها، واقعاً یکی از دشوارترین مبارزه‌ها همین بود که اسلام‌شناسان، آگاهان به معارف



الهی و قرآنی گفتگو کنند تا آفاق جدید زندگی راه، تا جهاد راه، تا سیاست راه، تا جامعه راه، تا نظام اجتماعی راه، تا انسان را و زندگی انسان را در قرآن و در اسلام پیدا کنند. و این چیزی بود که آن روز متخصصین فرهنگ دین و معرفت دینی به آن اهتمام زیادی نداشتند.

### **عدم غفلت علمای بزرگ اسلام از معارف انسان‌ساز، جامعه ساز و جهان‌ساز**

یک عده‌ای تلاش می‌کردند و این افکار جدیدی را که در دنیای اسلام مطرح شده بود، آنها را یاد بگیرند و در قرآن جستجو کنند. و روایح زندگی بخش قرآنی را درک کنند. یک عده‌ای با این مخالفت می‌کردند، هم در بیرون از حوزه‌ها، آن درس‌هایی که با بیداری روحانیت و بیداری پرچمداران دین و فقه مخالف بودند، هم در داخل حوزه‌ها، آن کسانی که دیدگاه‌های وسیعی آنچنانکه شایسته‌ی معرفت اسلامی بود نداشتند. پیشروان این حرکت، همین عده‌ی معدودی بودند که اسم آنها در صدر سلسله‌ی شهدای انقلاب ما هم به صورت افتخارآمیزی ثبت و ضبط است. البته علمای بزرگ اسلام و آگاهان از معارف عمیق اسلامی هیچ وقت غافل از معارف انسان‌ساز و جامعه‌ساز و جهان‌ساز اسلام نبودند. یعنی همان وقت ما در میان چهره‌های بزرگ، روشنفکرترین روحانیون را مشاهده می‌کنیم. هم مرحوم آیت‌الله بروجردی یک روحانی روشنفکر و آگاه بود، هم در میان مؤلفین و محققین مرحوم علامه‌ی طباطبائی یک چهره‌ی آشنا به مسائل جدید اسلامی بود و آگاه از مفاهیم نو اسلامی بود. و شاید از همه‌ی اینها روشن‌بین‌تر و کیس‌تر در مفاهیم و معارف اسلامی و آمیخته‌تر از لحاظ روحی و فکری با روح و محتوای انقلابی اسلام امام عزیزمان بود، که از دوران جوانی با

نهضت اسلامی، با نهضت اجتماعی بر مبنای اسلامی خو گرفته بود، در این باره کتاب نوشته بود، برای این هدف والا تلاش کرده بود، برای تحقیق نظام حوزه با این هدف زحمت کشیده بود، و حتی ترکیب تمرکز ریاست حوزه به وسیله مرحوم آیت‌الله بروجردی را با دوستانشان داده بودند. اینها بود اما حقیقت این که جو و فضای عمومی حوزه اینجوری نبود.

### شهید مفتوح از پیشروان حقیقی حرکت فکری جدید حوزه

حوزه‌ها علی‌رغم وجود یک چنین مشعلداران روشنگری‌ها و روشنفکرانه‌های اسلامی، در آن سطحی و حدی که مناسب زمان بود در زمینه‌های روشنفکری واقعاً نبودند. یک عده‌ای بودند افراد فاضل، مؤمن، روشن‌بین، آگاه، جوان، فعال، نترس، با محرومیت‌های خاص حوزه بساز و از خیلی چیزها پرهیز نکن که خیلی‌ها پرهیز می‌کردند. و اینها در حقیقت پیشروان حقیقی حرکت فکری جدید حوزه‌اند. این شهدای عزیزی که ما از اوّل انقلاب تا حالا داریم جزو اینها نیستند. مرحوم شهید مطهری از این جمله است، مرحوم شهید بهشتی، مرحوم شهید مفتوح، مرحوم شهید باهنر، و شگفتا که پیشروترین عناصر روشنفکری انقلابی حوزه‌ها اولین شهدای هنگام به ثمر رسیدن این انقلاب را هم تشکیل دادند و این نشانه‌ی صداقت این دلها و زبانها و حقانیت این راه است.

مرحوم مفتوح یک چنین چهره‌ای بود. بعدها هم هنگامی که نهضت روحانیت و نهضت اسلامی شروع شد و مبارزات حادث روحانیت در سالهای چهل و یک، چهل و دو و بعد از آن یکی از روحانیون با نام و نشان که عملاً در صحنه‌های مبارزه بود و با سخنرانی و بیان حقایق تلاش خودش را به صورت خیلی قوی ابراز می‌کرد، مرحوم مفتوح بود. ایشان منبر گرم و گیرائی هم داشتند ظاهراً من

ندیده بودم، آن وقتها مسافرت می‌کردم، آبادان می‌رفتم که جای حساسی بود و دستگاه هم روی آن جاها خیلی حساس بود و جاهای دیگر مسافرت می‌کردم، تهران هم که بودند یا می‌آمدند سخنرانی می‌کردند. یکی از آن گویندگان پرشور فاضل روشنفکر و آگاه به مسائل اسلام و انقلاب، یک چنین عنصری بود از ابعاد کار انقلابی و کار مبارزی.

در دانشکده‌ی الهیات حضور این شهید عزیز در دوران اختناق یک حضور بسیار بابرکتی بود. هم از نظر رشد و اشاعه‌ی تفکرات اسلامی عمیق و جدید، هم از لحاظ مقابله‌ی با امواج خنثی‌سازی حرکت دانشکده‌ی الهیات، در خود این دانشکده یک امواج ضد اسلامی وجود داشت. شاید به عمد مراکز فکری ضد اسلامی در این‌جا کاشته شده بود، بوجود آورده شده بود. برای این‌که از داخل خود دانشکده‌ی الهیات که دانشکده‌ای برای ساختن عالم ضد الهی یا لااقل کم‌اعتقاد به الهیات بیرون بیاید، اینکار شده بود و وجود داشت. بنده همان وقت هم باور نمی‌کردم که حضور بعضی از اساتیدی که جزو پایگاه‌های الحاد، از لحاظ فکری شمرده می‌شدند در دانشکده‌ی الهیات یک چیز تصادفی باشد. به نظر من یک چیز تعمدی می‌آمد. و این یک واقعیتی بود که آن روز وجود داشت.

### **شهید مفتح ملجأ و ملاذ جوانهای دانشجوی مسلمان**

مرحوم شهید مفتح و همچنین شهید مطهری جزو کسانی بودند که ملجأ و ملاذ جوانهای دانشجوی مسلمان بودند. آن کسانی که می‌خواستند واقعاً اسلامی باشند، اسلامی بیاندیشند، اسلام را یاد بگیرند، الهیات را بفهمند، و آن چیزی که فرض می‌شد که دانشکده‌ی الهیات برای آن بوجود آمده، آن بشوند، این دو شهید عزیز سالیان متمادی این‌جا ملجأ بودند، و تحرک داشتند، و مخصوصاً مرحوم

شهید مفتاح خیلی هم بی‌پروا که مرحوم مطهری برای من نقل می‌کردند از برخورد شدید ستیزه‌آمیز بعضی از اساتید با ایشان و ایشان با بعضی از اساتید این‌جا به مناسبت همین مسائل بنیانی فکری و اعتقادی و این‌که این‌جا اهانت می‌شد به بعضی از مقدسات حتی بوسیله‌ی همان کسانی که به گمان من تعمّد بود در گذاشتن اینها، و این شهید عزیز بی‌مه‌بابا و بدون رعایت بعضی از ملاحظات و با کنار گذاشتن آن متانت ظاهری‌ای که یک استاد برای خودش قائل است. برخورد کرده بود و در مقابل آن مسائل ایستاده بود. یک چنین شخصیت انصافاً همه‌جانبه‌ای بود، این عزیز بزرگوارمان. بعد از انقلاب هم حقاً شخصیت نافع و مفیدی بود. اگر چه از ایشان کم بهره گرفته شد و عمر بابرکت ایشان کفاف نداد که بمانند و انقلاب را بهره‌مند کنند. لکن شمع وجود ایشان روشنی‌بخش بود، وجود مبارکی بود و زندگی او مبارک بود و مرگ او هم مرگ مبارکی بود. شهادت مبارکترین حادثه‌ی یک انسانی است که به شهادت می‌رسد. ما این هفته را و این روزهای حساس وحدت حوزه و دانشگاه را و این ایده را که با ایام شهادت ایشان همراه هست از برکات آن شهید عزیز می‌دانیم و امیدواریم که این فکرها و این ایده‌ها به ثمر برسد. و آن روح مطهر هم بهره‌ی معنوی و اخروی خودش را ببرد.

### مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه

در مورد مسأله‌ی وحدت حوزه و دانشگاه من تصور خودم این است که آن مقداری که راجع به این قضیه حرف زده شده یا بگوئیم شعار داده شد، در عمل، کار چشمگیری، کار نمایان و مشت پُرکنی انجام نشده است. دانشگاهها، این چیزها را نمی‌توانیم ما جزو مظاهر وحدت حوزه و دانشگاه بدانیم. اینها چیزهایی

است که لازمه‌ی یک تحوّل با این عظمت و با این محتوا در جامعه‌ی ماست. اگر شعار وحدت حوزه و دانشگاه هم سر داده نشده بود این مقدار اختلاف و آمیختگی بوجود می‌آمد. آن چیزی که در زیر این عنوان عظیم و پرمغز و پرمحتوا می‌تواند وجود داشته باشد آن چیه؟ و در راه آن چه قدمهایی برداشته شده و چه هدفی از وحدت حوزه و دانشگاه مورد نظر و مورد توجه می‌تواند باشد؟ اینها یک مسائلی است که به نظر من خوب است که در این جلساتی که این‌جا هست روی اینها بحث بشود. بنده سال گذشته هم در همین جلسه که البته این‌جا تشکیل نشده بود، یعنی جلسه‌ای به مناسبت وحدت حوزه و دانشگاه که همین ایام بود، شرکت کردم، و خواهش کردم از برادران مسؤول و دست‌اندرکار که یک کمیته‌ی ویژه‌ای تشکیل بدهند برای پی‌گیری از روشهای وحدت حوزه و دانشگاه. یک عده‌ی مخصوصی بنشینند اصلاً مشخص کنند که راه وحدت حوزه و دانشگاه چیه و روی آن کار بشود، من نمی‌دانم آن کمیته تشکیل شد یا نشد. و کاری کردند یا نه، و اگر شد آن کار چیه؟ لکن جا دارد و مناسب است که این مسأله به صورت یک سؤال مطرح باشد توی این گردهمایی به عنوان بزرگداشت این روز و این شخصیت و برادران و خواهرانی که در این زمینه ایده‌ای دارند، نظری دارند، و اساتیدی که یک راهی را پیشنهاد می‌کنند و کسانی که فکری در این باره کردند، این را مطرح کنند ما یک حرکتی بکنیم، یک قدمی برداریم، تا حالا گفته شده. اولاً باید دید مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه چیه. خیلی طبیعی است که این وحدت مقصود ادغام حوزه در دانشگاه یا دانشگاه در حوزه نیست. مقصود همچنین این نیست که ما بیاییم برنامه‌های حوزه را و برنامه‌های دانشگاه را یک چیز بکنیم، این معنی ندارد. حوزه دانشگاهی است برای یک کار و دانشگاه

حوزه‌ای است برای یک کار دیگر، حوزه جایگاه پرورش فقیه و عالم دین است و احياناً مبلغ است. دانشگاه مرکز پرورش عالم به علوم معمولی‌ای که انسان و جامعه برای اداره‌ی خودشان به آنها نیاز دارند، هست. دو تا کار دارند، دو تا برنامه قهراً خواهند داشت. بنابراین ادغام این دو تا در هم و این که حوزه بشود یک دانشگاه دیگری با همین خصوصیات و دانشگاه بشود حوزه با این خصوصیات. یقیناً این مراد نیست. ما هم حوزه لازم داریم هم دانشگاه، وحدت از آن طرف به این معنا هم نیست که اینها یک وحدت جهت‌گیری کلی داشته باشند، چون این حاصل است. انقلاب این را بوجود آورده است. انقلاب فرهنگی به خصوص در دانشگاه یک چنین چیزی را بوجود آورده و باید بیاورد. ما اگر شعار وحدت حوزه و دانشگاه را هم سر نمی‌دادیم جهت دانشگاه‌ایمان هم باید عوض می‌کردیم باید اسلامی می‌کردیم. باید به سمت هدفها و آرمانهای انقلاب دانشگاه را هدایت می‌کردیم و بر اساس آنها باید برنامه‌ریزی می‌کردیم، این یک چیز طبیعی است. بنابراین وحدت حوزه و دانشگاه که می‌گوئیم یک چیزی بیش از اینها و زائد بر اینها بایستی باشد. ولاً اینها بطور طبیعی وجود دارد. ما اگر بعد از آنی که یک انقلاب بر مبنای اسلام کردیم و مردم ما در راه این انقلاب این همه فداکاری کردند، تلاش کردند، شهید دادند، سرمایه‌گذاریهای بسیار گران قیمت کردند، با استکبار جهانی به خاطر تکیه‌ی به اسلام و محور قرار دادن اسلام ما درافتادیم، دشمنیهای قطبهای عظیم قدرت را در دنیا به سمت خودمان متوجه کردیم، به خاطر این که دم از اسلام زدیم. اگر بعد از همه‌ی این ماجراها بکوه این ملت ببیند که دانشگاهش، محل پرورش انسانهای اداره‌کننده‌ی کشور در آینده‌اش، جهت این انقلاب و این آرمانها و این اسلامها را ندارد، این که نقض غرض است.

این که قابل قبول نیست، قابل تَوْفُّه نیست، طبیعی است که دانشگاه انقلاب و دانشگاه جامعه‌ی اسلامی باید همان جهت‌گیرها را و همان هدفها را داشته باشد. این هم بنابراین مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه این نمی‌تواند باشد، یک چیز دیگر باید باشد. شاید بتوان گفت که وحدت حوزه و دانشگاه عبارت از این است که ما این دو کانون علمی، این دو مرکز تعلیم و تعلّم را از لحاظ اخلاق حاکم بر آنها، از لحاظ سیستم و سازماندهی حاکم بر آنها، و از لحاظ برخی از محتواها به هم نزدیک کنیم. این یک چیزی است که می‌تواند تحت عنوان و تحت نام وحدت حوزه و دانشگاه به عنوان یک هدف مورد توجه قرار بگیرد و برایش کار بکنند و چیز کمی هم نیست، چیز خیلی مهمی است.

### استفاده کردن شخصیت‌های حوزه و دانشگاه از یکدیگر

اخلاق حوزه و دانشگاه به طور طبیعی و قهری دو اخلاق است. دو نوع خلیات حوزه و دانشگاه دارد. این دو نوع خلیات در حوزه و دانشگاه موجب این می‌شود که انسانهایی که در این دو محیط بار بیابند با دو فرهنگ بار بیابند. دو جور قیافه و ترکیب روحی و شکل روحی و خلقی و شغلی داشته باشند. این در اداره‌ی آینده‌ی کشور تولید مشکل می‌کند. اگر قرار باشد که دانشگاه ما در عین این که دانشگاه اسلامی است - یعنی علوم اسلامی در آن جا تدریس می‌شود، مسائل ضد اسلامی در آن جاها نمی‌آید، قیافه و شکل ظاهری دانشگاه هم اسلامی است - اما همان اخلاق دانشگاه غربی و سوغات فرنگی را باز هم داشته باشد و حفظ کند این چیز مطلوبی نیست، چیز خوبی نیست. چون غیر از محتوای درسی و علمی محتوای اخلاقی که بخش عمده‌ای از فرهنگ انسان را و یک مجموعه را تشکیل می‌دهد این چیز قابل توجهی است، باید به آن توجه بکنید. اخلاق

حوزه یک اخلاق دیگری است. البته در مقایسه‌ی این دو اخلاق با همدیگر می‌توان گفت یک نقاط مثبتی اخلاق حوزه‌ای دارد و یک نقاط مثبتی هم اخلاق دانشگاهی دارد که شاید در حوزه آنها یا نیست یا کم است یا خیلی ریشه‌دار نیست. و این دو نوع فرهنگ، دو نوع خلیات بایستی با هم نزدیک بشوند به سمت تکامل، البته اخلاق حوزه در مجموع مطلوبتر هست تا اخلاق دانشگاه. و با تفکر اسلامی و گرایش اسلامی و روشهای اسلامی نزدیکتر و مانوس‌تر و متناسب‌تر. یا از جنبه‌ی سیستم و نظام آموزشی، ما در حوزه یک خصوصیات آموزشی داریم که اینها در دانشگاهها هنوز هم نیست. که اگر ما فهرست کنیم خصوصیات آموزشی حوزه‌ای را، خصوصیات مثبت آموزشی حوزه‌ای را، یقیناً چیزهایی است که برای دانشگاه چیز مهمی است. برای سازندگی انسان دانشگاهی یک چیز بسیار جالب و ارزنده‌ای است. با همه‌ی اینها به نظر من بحث تفصیلی و دقیق و ریز می‌شود کرد و باید هم بشود. چه توی جلسات عمومی این‌جا و چه در کمیسیونها، اگر کمیسیونهایی هست، روی اینها می‌شود بحث کرد. و کسانی که در حوزه بودند، سالهایی را گذراندند خیلی راحت این موارد را پیدا می‌کنند. در سیستم درسی دانشگاهی هم باز به نوبه‌ی خود یک نقاط مثبتی وجود دارد که اینها می‌تواند منتقل بشود به حوزه، و حوزه را تکمیل کند. یا استفاده از شخصیت‌های یکدیگر، دانشگاه از شخصیت‌های حوزه و حوزه برای کارهای لازم خودش از شخصیت‌های علمی دانشگاه استفاده کند.

### **خلقیات و روشهای درسی در حوزه علمیه**

من دو، سه تا نکته از خلیات و روشهای درسی در حوزه و دانشگاه را این‌جا به طور فهرست یادداشت کردم که عرض بکنم. که اینها ببینید اگر این تفکر، این



اخلاق، که در حوزه‌ها الان هست و جزو طبیعت حوزه‌هاست، اگر اینها در دانشگاهها رواج پیدا کند و عمومی بشود، می‌بینید چه دنیای خوبی، چه چشم‌انداز زیبایی از آینده ترسیم می‌شود. البته اینهایی که می‌گویم خصوصیات اخلاقی حوزه به صورت طبیعی است، یعنی حوزه طبیعتاً این است. ممکن است یک نفر توی حوزه اینجوری فکر نکند، با این انگیزه و با این خُلق نیامده باشد، اما حوزه‌ها به طور معمولی و بطور طبیعی اینجور هستند.

#### ۱. محسوب شدن درس در حوزه به عنوان عبادت

درس در حوزه‌های علمیه یک عبادت محسوب می‌شود. تربیت طلبگی از اوّل این است، درس یک عمل عبادی است. لازمه‌اش این است که این کار مقدس به حساب بیاید. اساتیدی که قبل از درس وضو می‌گیرند تا با وضو بروند سر درس و طلایی که پیش از رفتن به جلسه‌ی درس وضو می‌گیرند تا با وضو در درس حاضر بشوند، در حوزه‌ها کم نیستند. این یکی از چیزهای معمولی و رایج است که وضو بگیرند بروند درس. درس را آن روزی که در حوزه‌ها هیچ امتحانی وجود نداشت و هیچکس از کسی نمی‌پرسید که شما چقدر درس خواندید و بیا ببینم چی خواندید. درس را در همان روزها هم طلبه‌ی حوزه با شوق و رغبت و به صورت خستگی‌ناپذیر و با فراموش کردن بسیاری از جلوه‌های زندگی دنبال می‌کرد هیچ انگیزه‌ای جز انگیزه‌ی معنوی و اخروی و الهی نمی‌تواند یک طالب علم را آن وقتی که از او نمی‌پرسند آقا شما چی خواندید و پیش کی خواندی؟ اینجور وادار به درس خواندن نمی‌کند. ما متأسفانه یک تحلیل درست و حسابی از زندگی طلبگی نداریم. تا این نکات و ظرائف توی آن منعکس شده باشد. معمولاً شرح حالهایی که هست متوجه به این خصوصیات و این نکات نیست.

### توصیه به مطالعه کتاب سیاحت شرق

این کتاب زندگی مرحوم آقاجنحفی قوچانی که به اسم سیاحت شرق منتشر شده خیلی چیز جالبی است. من به برادران و خواهران توصیه می‌کنم کتاب را بخوانند. خود مرحوم آقا نجفی یک شخصیت بسیار ممتازی بوده، یک انسان معنوی بوده. مرحوم شهید مطهری ایشان را دیده بود در قم. و به من می‌گفت ایشان اهل مکاشفه و اهل معنا بودند. کتاب دیگری ایشان دارد به نام سیاحت غرب که در احوال عالم برزخ و پس از مرگ نوشته شده به شکل داستانی. مرحوم مطهری می‌گفتند من احتمال قوی می‌دهم که اینها مکاشفات این مرحوم هست، که به این شکل در کتاب سیاحت غرب آن را ثبت کرده. یک چنین شخصیتی. آن‌جا منعکس است، که طلبه چه‌جوری درس می‌خواند و چه‌جوری تلاش می‌کند و چه‌جور پای درس استاد می‌رود، و استاد را انتخاب می‌کند و چه‌جور عبادت می‌کند، و چه‌جور گرسنگی می‌کشد، البته زمان آقاجنحفی با حالا یک مقداری فرق می‌کند، و ما نمی‌گوئیم صد در صد آن‌جور است، نه، خیلی چیزها هست که زمان مرحوم آقا نجفی نبود و خوب هست، امروز، هست. بهتر از آن هم هست.

### اهمیت انگیزه های معنوی در ادامه تحصیل

آن روز طلبه‌ها جهاد در راه خدا و مبارزه‌ی در راه خدا را مثل امروز بلد نبودند و حضور در میدانهای خطر را. و همتهای این چنین بلند که ناظر به اداره‌ی دنیای اسلام است و حاکمیت اسلام در کل دنیای بشریت. از آن طرف هم البته تجرد و غنای نفس طلبه‌های آن روز شاید بیشتر بود. توجهاتشان یک مقداری بیشتر بود. طبعاً جلوه‌های زندگی صنعتی یک تأثیراتی می‌گذارد روی روحها و فکرها. اما عبادت دانستن درس و به عنوان یک کار عبادی یک وظیفه‌ی شرعی و الهی

درس خواندن، این یک چیز فوق‌العاده مهمی در حوزه‌های علمیه هنوز هم هست. هنوز هم شما ببینید آن جوانی که پا می‌شود می‌رود طلبه می‌شود، از دانشگاه می‌رود، از دبیرستان می‌رود، از روستا می‌رود، از شهر می‌رود. می‌روند طلبه می‌شوند. وقتی که شما بروید از او بپرسید چرا طلبه شدی؟ می‌خواهی چکار بکنی؟ می‌بینید که این، یک هدف معنوی این را نشانده آورده، البته استثنا دارد. مواردی ممکن است کسانی استثنا باشند، انگیزه‌های دیگر داشته باشند اما روال این است، رنگ عمومی این است. به دنبال یک هدف معنوی آمده. می‌گوید آمدم اسلام را بفهمم، اسلام را تحقیق کنم. آمدم راهنمایی کنم مردم را یاد بگیرم راهنمایی کنم مردم را. اصلاً از اول انگیزه این است.

### تحوّلی در کار تحصیل و علم

در حالی که در دانشگاه قبلی ما و فرهنگ دانشگاهی ما این نبود. اگر از یک دانشجو می‌پرسیدند آقا شما چرا آمدی دانشجو بشوید؟ می‌گفت، آمدم تا یک شغل خوب پیدا کنم، آمدم بشوم مثلاً پزشک، بشوم مهندس، بشوم نمی‌دانم چه، و هیچ ابائی نبود از این که بگوید که آدم تا یک مثلاً درآمد خوبی در آینده داشته باشم، زندگی‌ام را می‌خواهم خوب تأمین بکنم. در عرف حوزه‌ی علمیه این عیب است، اگر از یک طلبه‌ای بپرسند آقا شما برای چی آمدی؟ اگر در دلش هم تأمین زندگی آینده باشد، جرأت نمی‌کند به زبان بیاورد، این یک عیب محسوب می‌شود که یک نفر بیاید طلبه بشود برای این که زندگی‌اش را تأمین بکند! این یک ارزش منفی است، یک نقطه‌ی منفی و سیاه است. ببینید همین خُلق، همین روحیه، اگر بیاید توی دانشگاه، اگر ما بتوانیم همین یک قدم را برداریم؛ کانال بزنیم بین حوزه و دانشگاه روحیه‌ی درس را، عبادت دانستن و به عنوان وظیفه‌ی

الهی انجام دادن، این را ما منتقلش کنیم به دانشگاه که البته این انتقال کار آسانی هم نیست. اما ببینید چه قیامت عظیمی برپا خواهد شد. چه تحولی در کار تحصیل و علم بوجود خواهد آمد. آن جوانی که می‌آید توی دانشگاه و درس می‌خواند برای این که عبادت کرده باشد، یک وظیفه‌ی الهی را انجام داده باشد، این چه جوری درس می‌خواند؟ چه درسی می‌خواند؟ چه جوری فضای اطراف خودش را می‌سازد؟ یا از آن تأثیر می‌پذیرد؟ وقتی فارغ‌التحصیل شد چه جوری توی جامعه کار می‌کند؟

### تحصیل علم انقلابی و غیر انقلابی

امروز هنوز هم در جامعه‌ی انقلابی و اسلامی ما آن کسانی که در دانشگاه‌های گذشته درس خواندند، جامعه‌ی تحصیل‌کرده‌ها و درس‌خوانده‌ها - یک مجموعه‌ای را فرض کنیم تحصیل‌کرده‌ها و درس‌خوانده‌ها- کسانی که متخصص شدند و مدرک گرفتند، این مجموعه، که البته این مجموعه توی آن همه جور آدم هست. از بهترین آدمها ممکن است توی اینها باشد، آدمهای متوسط هم باشند، آدمهای منفی هم باشند، اما این مجموعه بطور کلی -مثل بقیه‌ی مجموعه‌هایی که در خدمت انقلاب قرار گرفتند- نمی‌تواند بگوید در خدمت انقلاب قرار گرفته. یعنی توی تحصیل‌کرده‌های ما آن کسانی که رفتند در جبهه‌ها شهید شدند، آن کسانی که بارهای سنگین را بر دوش گرفتند، آن کسانی که توی دانشگاه درس را برای پیشرفت انقلاب یک وظیفه و یک هدف دانستند و رویش کار کردند، تلاش کردند، اینها زیادند، کم نیستند. اما کسانی هم در کنار اینها هستند که از همین دانشگاه‌ها بهره بردند؛ از همین بیت‌المال، از همین منبع ثروت معنوی این ملت. اما الان برای این ملت دل نمی‌سوزانند، برای این ملت

کار نمی‌کنند. نمی‌گوئیم از پشت خنجر می‌زنند، البته آنجوری توی همه هست، توی همه‌ی قشرها هست. توی روحانیون هم هست، توی غیر روحانیون هم هست. اما دل برای انقلاب سوزاندن یک چیزی است که، یک خصیصه‌ای است دیگر. دل نمی‌سوزاند برای انقلاب، هستند کسانی اینجوری. با کار انقلاب کاری ندارند، در حالیکه می‌توانند برای انقلاب خیلی مفید باشند؛ برای مردمشان، برای کشورشان. خیلی می‌توانند، اینها بیش از همه مدیون این مردمند. زیرا که اینها از این ذخیره‌ی ثروت معنوی و مادی این مردم استفاده کردند. دانشگاه مظهر تلاش و زحمت این مردم زحمتکش است دیگر، زحمت کشیدند این دانشگاه بوجود آمده، اینها هم همین جا تحصیل کردند. اما به درد این مردم خیلی‌هایشان نخوردند. حالا اگر درس برای عبادت خوانده شده بود به عنوان یک وظیفه‌ی الهی و عبادی. شما ببینید وضعیت چه جوری بود اصلاً و چقدر متفاوت بود. این یک قلم از خصوصیات حوزه است.

#### ۲. احساس وظیفه کردن در درس خواندن

یک چیز دیگری که به نظر من توی حوزه‌های علمیه وجود دارد و به آن توجه می‌شود و اهتمام می‌شود و خوب است که در دانشگاهها بیاید، احساس وظیفه کردن در این درس خواندن است. غیر از این جنبه‌ی الهی و معنوی. اینی که واقعاً احساس یک خلائی بکند و برای پر کردن آن خلاء برود درس بخواند. یک خلائی احساس بشود، این نوع درسهایی را که می‌شود دانشجوی و طلبه بخوانند این احساس خلاء اگر وجود داشته باشد نوع آن درسها را معین می‌کند، خیلی از چیزها هست که لازم نیست اینها خوانده بشود. یعنی نیازی به آنها نیست، یا نیازهای درجه‌ی یک نیست، اولویت ندارد. اما همچنان وجود دارد و در مراکز

درسی ما و تحصیلی ما هست اینها، وجود دارد. با این که به اینها نیازی هم وجود ندارد. امروز حوزه به میزان زیادی از این جهت خودش را اصلاح کرده و درست کرده. آن درسهای غیر لازم یا مباحث غیر مفید، آن تحقیقات پیچیده‌ای که سابق به آن توجه می‌شد، اهتمام می‌شد، در حالی که هیچ اثری نداشتند و امروز آنها چندان به آن بها داده نمی‌شود، و دلیل فضل شمرده نمی‌شود. اما در مقابل به علمی که به آنها احتیاج هست، مثل تفسیر که در حوزه‌ها معمول نبود، مثل معارف که در حوزه‌ها معمول نبود. تاریخ که در حوزه‌ها معمول نبود. به این چیزها امروز رسیدگی می‌شود، و خوب است. در دانشگاه‌ها هم می‌تواند با همین انگیزه یک حرکت اینجوری بوجود بیاید.

### طبقه بندی شدن در س‌ها در حوزه و دانشگاه

حوزه و دانشگاه با همدیگر همکاری کنند و هدفشان را این قرار بدهند که درسه‌ها را طبقه‌بندی کنند. ببینند که چه چیزهایی لازم است، چه چیزهایی لازمتر است، چه چیزهایی اصلاً لازم نیست. این طبقه‌بندی خیلی مهم است در هم حوزه و هم دانشگاه، یک همکاری‌ای بین حوزه و دانشگاه می‌تواند انجام بگیرد و یکی از چیزهایی است که به عنوان یک اخلاق درسی و تحصیلی هم برای حوزه لازم است هم برای دانشگاه لازم است. متقابلاً در دانشگاه تخصص‌گرائی هست، البته تخصص‌گرائی به صورت افراطی‌اش یک عیب است. و امروز این ثابت شده و روشن شده است که تخصصی بار آمدن به معنای صد در صد یک نقطه‌ی منفی است. انسان یک موجود ذوابعاد است و اگر در یک بعد فقط به او توجه بکنند و بها بدهند ناقص بار می‌آید. و تخصصی به معنای دید محدود خشک چیز مطلوبی نیست. اما توجه به این معنا که کارها را باید تقسیم کرد و درس خواندن را هم

بر اساس تقسیم کار باید قرار داد یک توجه خیلی خوبی است. این توجه را معارف جدید و فرهنگ جدید به آن بهاء داد و از اوّل مبنای کار خودش را بر این قرار داد. حوزه‌ها خیلی به این مسأله توجهی نداشتند. البته در سابق تو حوزه‌ها هم بود اینجور که حالا یک کسانی بودند که فقط در ادبیات مُلّا می‌شدند یا فقط مثلاً به فلسفه می‌پرداختند. اما یک چیز استثنائی و نادری بود. درسهای واحدی را همه می‌خواندند و برای هدفهای گوناگون. به نظر ما در حوزه‌های علمیه بایستی اهداف جداگانه‌ای را مورد توجه قرار داد. یک هدف، ساختن مجتهد فقیه متخصص فنی، باید فقهائی باشند و مجتهدینی باشند؛ این یک هدف، افرادی با استعدادهایی در حدّ خاص، و با شوق و علاقه بایستی بروند طرف اینجور درس خواندن و به سمت آن رفت. در کنار اینها کسانی باشند که قدرت استنباط پیدا کنند و بتوانند از منابع اسلامی معارف الهی را به دست بیاورند، اما نه به قصد إفتاء. نه به قصد این که در فقه یک انسان متبحر متخصص در فقه بشوند، نه! به قصد این که بتوانند معارف اسلامی را که بحثهای فراوان و کتابهای فراوان و مباحث لازم برای به خصوص جامعه‌ی امروز ما در آنها هست اینها را استخراج بکنند و در اختیار مردم بگذارند، در اختیار نظام بگذارند. و ما امروز چقدر احتیاج داریم به اینجور استنباطها. در حقیقت مجتهدین درجه‌ی دو که اینها اگر چه از لحاظ عمق فقهی و درسی درجه‌ی دو هستند اما ممکن است از لحاظ سعی نظر و مُتَحَنِّین بودن از آن دسته‌ی اوّل حتی قویتر و بالاتر و همه‌جانبه‌تر باشند.

### ورود تخصص گرائی در حوزه‌ها

یک هدف دیگر برای مبلغین آن کسانی که می‌توانند اسلام را تبلیغ کنند، تبیین کنند برای مردم، درس بخوانند برای این که بشوند یک مبلغ، ممکن است مجتهد

هم اصلاً نشوند. لازم هم نیست، قدرت اجتهاد و استنباط پیدا کند. تا حالا هم همین‌جور بوده، یعنی آنهایی که متخرجین حوزه‌ی علمیه بودند بعضی مجتهدین عالی‌مقام سطح بالا شدند همه آن‌جور نشدند. بعضی مجتهدین درجه‌ی دو شدند که به کار همان رفع نیازهای آنچنانی می‌آمدند. بعضی‌ها هم مبلغین شدند اما بی‌برنامه اینکار انجام گرفته، لذا ریخت و پاش زیاد داشته است. هدر دادن امکانات و نیروها زیاد توی آن وجود داشته. از اول این را مشخص کنند، پایه‌ای را معلوم کنند همه، تا آن پایه برسند، بعد راه‌ها منشعب بشود و عوض بشود. تخصص‌گرایی یک اخلاق دانشگاهی است که می‌تواند وارد حوزه‌ها بشود و با هدفهای مختلف، رشته‌های درسی گوناگون و روشهای گوناگون بوجود بیاید. و بنده تصور می‌کنم دانشکده‌ی الهیات به خصوص می‌تواند یک حلقه‌ی رابط بین حوزه و دانشگاه باشد.

### وسيله ارتباط بين حوزه و دانشگاه

البته خب همان‌طور که جناب آقای میرمحمدی رئیس محترم این دانشکده فرمودند، وضع کنونی دانشکده با آنی که قبلاً بوده و برای او اصلاً این دانشکده بوجود آمده بوده خیلی فرق دارد. این دانشکده در اولی که بوجود آمده چه در دوران معقول و منقول آن اوائل و چه حتی قبل از آن و دوران وعظ الخطابیه یا وعظ التبلیغ با هدفهای معلوم نیست خیلی خیرخواهانه‌ای این‌جا بوجود آمده بود، و زمان رضاخان تشکیل یک چنین دستگاهی احتمالاً با هدفهای درستی نبود. اما علی‌رغم خواست آن بنیانگذاران، دانشکده‌ی الهیات منشأ برکات خیلی زیادی بود. همان‌طور که فرمودند این شهدای عزیز و متخرجین زیادی، انسانهای وارسته، پاکیزه، خوب از این‌جا آمدند بیرون. اساتید خیلی خوبی از حوزه‌ها آمدند



این‌جا تدریس کردند، حتی از خود حوزه‌های علمیه آمدند این‌جا تدریس کردند. شخصیت‌های عالم، فاضل، وارسته‌ای همیشه این‌جا بودند، درس گفتند و عده‌ی زیادی هم این‌جا درس خواندند که انسانهای پاکی بودند. به‌رحال امروز دانشکده‌ی الهیات یک چیز دیگر است و می‌تواند یک مسؤولیت بسیار سنگین و حساسی را بر دوش بگیرد و دانشجویانی را این‌جا تربیت کند که اینها به معنای حقیقی کلمه بتوانند حامل معارف اسلامی باشند. ما برای انتقال معارف اسلامی به اعماق جامعه و به دبیرستانها، به دانشجویان دانشگاهها، به دانش‌آموزان دبیرستانها و به خیلی از نقاط این جامعه احتیاج داریم به انسانهایی که از اسلام و از مبانی اسلامی و از تفکر الهی اسلام آگاه باشند. در یک حد لازم و مشبهی از فلسفه‌ی اسلامی، از تفسیر قرآن، از معارف گوناگون اسلامی، مطلع باشند. و این دانشکده می‌تواند یک چنین انسانهایی را تربیت کند. البته همان‌طور که عرض کردید اگر مبنای کار توی این دانشکده، مبنای علم را عبادت دانستن باشد و بر این مبنا حرکت بکنند؛ ما فکر می‌کنیم که می‌تواند یک حلقه‌ی وصلی و یک وسیله‌ی ربطی بین حوزه و دانشگاه خود این‌جا محسوب بشود. و هم حوزه و هم دانشگاه روی این دانشکده سرمایه‌گذاری کنند و متخرجین این دانشکده را یک افرادی بسازند که اینها برای رساندن رسالت اسلام و پیام اسلام نقش بسیار ارزنده‌ای را ایفا کنند.

### **ضرورت کار بر روی روشهای وحدت حوزه و دانشگاه**

بنده در پایان صحبت‌م باز هم به این مسأله اهتمام می‌کنم که روی روشهای وحدت حوزه و دانشگاه با همین مفهومی که عرض شد باید کار بشود. ببینیم چکار می‌شود کرد برای این‌که بتوانیم اخلاق مثبت حوزه را در دانشگاه و نقاط

مثبت اخلاق دانشگاهی را در حوزه رواج بدهیم، بتوانیم از معارف این دو برای همدیگر استفاده کنیم، بتوانیم از شخصیت‌های این دو مرکز و دو کانون برای تکمیل و غنی کردن هر چه بیشتر آن دیگری استفاده کنیم. و بالأخره بتوانیم یک وحدت‌روش، وحدت سیستم بین این دو مرکز علمی بوجود بیاوریم تا متخرجین حوزه و متخرجین دانشگاه از همدیگر احساس بیگانگی نکنند. در آینده در سالهای آینده که بناست همین جوانها و آن جوانهای این جامعه را بسازند و این مردم را اداره کنند، با همدیگر احساس انس بکنند، احساس غربت از یکدیگر نکنند، این یکی از وظائف بسیار مهم است. ان شاءالله که این اجتماع و گردهمائی بتواند در این راه قدمهای مؤثری را بردارد.

## وحدت حوزه و دانشگاه بستر وحدت علم و دین وحدت حوزه و دانشگاه جزء مسائل اصلی انقلاب

در ابتدا به همهی شما برادران و خواهران، چه کسانی که از راههای دور و شهرهای دیگر تشریف آوردید و چه برادران و خواهرانی که از سازمانها و دستگاههای مختلف حضور به هم رساندید، خوش آمد عرض میکنم و یاد شهید گرامی و عزیزمان - مرحوم آیه‌الله دکتر مفتاح - را که این ایام با نام ایشان ارتباط و پیوند پیدا کرده است، گرامی میداریم و از ایشان تجلیل میکنیم. مسأله‌ی این روزها، حول و حوش دانشگاه و حوزه‌ی علمیه و وحدت دور میزند. این سه واژه و مفهوم، در انقلاب بسیار مهم است. عنوان وحدت حوزه و دانشگاه - که امام بزرگوارمان این تعبیر و مفهوم را از قلب حکیم عارف و ملهم از ارشادات الهی صادر کردند - بر سه پایه‌ی اساسی متکی است و این سه پایه - یعنی حوزه و دانشگاه و وحدت - جزو مسایل اصلی این انقلاب و کشور است.

### مبنای توحیدی جامعه‌ی اسلامی

بنای توحید - که مبنای فکری و اعتقادی و اجتماعی و عملی ماست - در وحدت است. تفکرات شرک‌آلود، انسانها را هم تقسیم میکرد. جامعه‌ی که بر مبنای شرک بنا شده باشد، طبقات انسان هم جدا و بیگانه‌ی از یکدیگر است. وقتی در یک جامعه‌ی شرک‌آلود، ربط انسانها به مبدأ هستی و نیروی قاهر و مسلط عالم مطرح میشود، به طور طبیعی و قهری، در این جامعه انسانها از هم جدا میافتند؛ یکی به یک خدا، دیگری به خدایی دیگر و سومی هم به خدایی دیگر. جامعه‌ی که بر مبنای شرک باشد، میان آحاد و طوایف انسان، یک دیوار غیر قابل نفوذ و یک دره‌ی جدایی غیر قابل وصل وجود دارد. درست بعکس آن در جامعه‌ی توحیدی،

که وقتی مبدأ و صاحب هستی و سلطان عالم وجود و حیّ و قیومی و قاهری که همه‌ی حرکات و پدیده‌های عالم، مرهون اراده و قدرت او می‌باشد، یکی است، انسانها - چه سیاه و چه سفید و چه دارای خونهای مختلف و نژادهای گوناگون و وضعیت اجتماعی مختلف - با یکدیگر خویشاوندند؛ چون به آن خدا وصلند، به یکجا متصلند و از یک جا مدد و کمک میگیرند. این، نتیجه‌ی قهری اعتقاد به توحید است. در این دیدگاه، نه فقط انسانها به یکدیگر مرتبطند، بلکه با نگاه و نگرش توحیدی، اشیا و اجزای عالم و حیوانات و جمادات و آسمان و زمین و همه چیز، به یکدیگر متصل و مرتبطند و همه با انسان خویشاوندند. بنابراین، همه‌ی آنچه که انسان میبیند و احساس و درک میکند، یک افق و یک عالم و یک مجموعه است که در یک دنیای سالم و یک محیط امن قرار میگیرد.

این که در قرآن میفرماید: «بهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام»، کسانی که به خدا ایمان پیدا کنند، خداوند آنها را هدایت میکند و به راههای سلیم و همزیستی سوق میدهد، به خاطر مبنای توحیدی جامعه‌ی اسلامی است. ولایت هم معنایش همین است. ولایت، یعنی پیوند و ارتباط تنگاتنگ و مستحکم و غیرقابل انفصال و انفکاک. جامعه‌ی اسلامی که دارای ولایت است، یعنی همه‌ی اجزای آن به یکدیگر و به آن محور و مرکز این جامعه - یعنی ولیّ - متصل است. لازمه‌ی همین ارتباط و اتصال است که جامعه‌ی اسلامی در درون خود یکی است و متحد و مؤتلف و متصل به هم است و در بیرون نیز اجزای مساعد با خود را جذب میکند و اجزایی را که با آن دشمن باشند، به شدت دفع میکند و با آن معارضه مینماید. یعنی «اشدء علی الکفار رحماء بینهم»، لازمه‌ی ولایت و توحید جامعه‌ی اسلامی است.

### حضور خدا در وحدت میان مؤمنین

این مبنای توحید و اعتقاد به وحدانیت حضرت حق (جلّ و علا)، در تمام شؤون فردی و اجتماعی جامعه‌ی اسلامی تأثیر میگذارد و جامعه را به صورت یک جامعه‌ی هماهنگ و مرتبط به یکدیگر و متصل و برخوردار از وحدت (وحدت جهت و وحدت حرکت و وحدت هدف) میسازد. این جوامع، نقطه‌ی مقابل تأثیر شرک و مشرکان و آلهه‌ی شرک‌آفرین هستند. لذا هر جا در میان مؤمنین و بندگان صالح خدا وحدت هست، آن جا توحید و خدا هم هست. هر جا بین مؤمنین و بین بندگان صالح خدا اختلاف هست، آن جا قطعاً شیطان و دشمن خدا حاضر است. هر جا شما اختلاف دیدید، جستجو کنید، بدون دشواری شیطان را در آن جا خواهید یافت، یا شیطانی را که در درون نفوس خود ماست و نفس اماره نام دارد و خطرناکترین شیطانها هم است، پیدا خواهید کرد. بنابراین، پشت سر همه‌ی اختلافات، یا خودخواهیها و جاه‌طلبیها و منیتهای ماست و یا شیطانهای خارجی، یعنی دستهای دشمن و استکبار و قدرتهای ظالم و ستمگر.

### علت راه نیافتن علوم جدید در حوز ه‌های علمیه

در کشور ما، هزار سال علم و دین در کنار یکدیگر بودند. علما و پزشکان و منجمان و ریاضیدانهای بزرگ تاریخ ما - آن کسانی که امروز نامشان و اکتشافاتشان هنوز در دنیا مطرح است - جزو علمای بالله و صاحبان دین و متفکران دینی بودند. ابن سینایی که هنوز کتاب طب او در دنیا به عنوان یک کتاب زنده‌ی علمی مطرح است و در شؤون مختلف به عنوان یک چهره‌ی برجسته‌ی تاریخ بشر، در همه‌ی صحنه‌های علمی دنیا در این هزار سال مطرح بوده و هنوز هم مطرح است و بعضی کارها در تاریخچه‌ی علم به نام او ثبت شده، یک عالم دینی

هم بوده است. محمدبن زکریای رازی و ابوریحان بیرونی و دیگر علما و دانشمندان و متفکران و مکتشفان و مخترعان دنیای اسلام نیز همین طور بوده‌اند. این، وضع کشور ما و دنیای اسلام بود. تا وقتی که دین حاکم بود و صحنه‌ی زندگی مردم، از دین و نفوذ معنوی آن بکلی خالی نشده بود، وضع این گونه بود. از وقتی که اروپاییها و غربیها و سیاستمداران صهیونیست و متفکرانی که برای نابودی دنیای اسلام نقشه میکشیدند، دانش را همراه با سیاست وارد کشور ما کردند، علم را از دین جدا نمودند و نتیجتاً رشته‌ی دین، یک رشته‌ی خالی از علم شد و رشته‌ی علم، یک رشته‌ی خالی از دین گشت.

در حوزه‌های علمی، درس علم با پیشرفتهای جدید راه داده نشد. دنبال این باید گشت که چرا در دهه‌های این قرن و قرن گذشته، فراگرفتن دانشهای غیردینی - همین علوم رایج که قبل از آن در حوزه‌ها تعلیم و تعلم میشد - در حوزه‌ها نیامد و چرا علما که خود متفکران و وراثت و صاحبان همین علوم در دوره‌های گذشته بودند، آنها را طرد کردند؟ دو مؤثر و عامل وجود داشت و هر دو مربوط میشد به این که غربیها متصدی و صاحب علم و دانش طبیعی در محیط عالم شده بودند. این دو مؤثر، یکی این بود که علمای دین، علمی را که به وسیله‌ی دشمنان دین و کفار میخواست ترویج بشود، با چشم بدبینی نگاه و طرد میکردند. عامل دوم این بود که همان دشمنان و همان کفار، حاضر نبودند علم را که در اختیار آنها بود، به داخل حوزه‌های علمیه - که مرکز دین بود - راه و نفوذ بدهند. هر دو از یکدیگر گریزان و با یکدیگر دشمن بودند و علت اصلی هم این بود که در همه جای عالم و از جمله در کشورهای اسلامی، علم در دست سیاستهای ضد دین یک ابزار بود.

### پایه گذاری دانشگاه بر مبانی غیر دینی

قرن نوزدهم که اوج تحقیقات علمی در عالم غرب میباشد، عبارت از قرن جدایی از دین و طرد دین از صحنه‌ی زندگی است. این تفکر، در کشور ما هم اثر گذاشت و پایه‌ی اصلی دانشگاه ما بر مبنای غیر دینی گذاشته شد. علما از دانشگاه روگردان شدند و دانشگاه هم از علما و حوزه‌های علمیه روگردانیدند. این پدیده‌ی مررتبار، هم در حوزه‌ی علمیه و هم در دانشگاهها سوء اثر گذاشت. در حوزه‌های علمیه سوء اثر گذاشت؛ زیرا علمای دین را صرفاً به مسایل ذهنی دینی - ولاغیر - محدود و محصور کرد و آنها را از تحولات دنیای خارج بی خبر نگهداشت. پیشرفتهای علم از نظر آنها پوشیده ماند و روح تحول‌گرایی و ضرورت تحول در فقه اسلام و استنباط احکام دینی - که همواره در تحولات عظیم جهانی، چنین تحولی در استنباط دین و فقه اسلام وجود داشته است و فقه برای رفع نیاز جامعه، مستند به قرآن و سنت است - در حوزه‌ها از بین رفت. حوزه‌ها از واقعیت زندگی و حوادث دنیای خارج و تحولات عظیمی که به وقوع میبویست، بیخبر ماندند و به یک سلسله مسایل فقهی و غالباً فرعی محدود شدند. مسایل اصلی فقه - مثل جهاد و تشکیل حکومت و اقتصاد جوامع اسلامی و خلاصه فقه حکومتی - منزوی و متروک و «نسیاً منسیاً» شد و به مسایل فرعی و فرع الفرع و غالباً دور از حوادث و مسایل مهم زندگی، توجه بیشتری گردید. این، ضربه‌یی بود که به حوزه‌های علمیه وارد آمد و دست سیاستها هم از این استفاده کرد و با تبلیغات و روشهای شیطنت‌آمیز، هر چه توانستند حوزه‌ها را از تحولات زندگی دورتر کردند.

### تأثیر دست‌های خیانتکار و غافل، در عقب ماندگی ملت

و اما دانشگاه - که خشت اولش از حوزه‌ی علمیه و دین جدا نهاده شده بود - در مثن کسانی افتاد که نه از دین و نه از اخلاق اسلامی و نه از اخلاق سیاسی و نه از احساس وجدان یک شهروند نسبت به کشور و ملتشان بهره‌ی نداشتند. در طول هفتاد سال اخیر، به جز عده‌ی معدودی از قبیل امیرکبیر و بعدها هم چند نفری که بسیار معدود بودند، بیشتر کسانی که زمام امور تحصیلات عالی در این کشور به‌دست آنها بوده است و مسایل آموزش عالی به اراده و تدبیر آنها ارتباط پیدا می‌کرده، بقیه کسانی بوده‌اند که منافع ملت ایران در مقابل منافع بیگانگان، برای آنها از هیچ رجحانی برخوردار نبود و بیشتر به فکر چیزهای دیگری بودند تا آینده‌ی این ملت و این کشور!

این تصادفی نیست که ملت ایران، با آن سابقه‌ی تاریخی علمی و با این استعداد درخشانی که دارد (همه‌ی کسانی که روی مسایل ملت‌ها کار کرده‌اند و ما اطلاع داریم، درباره‌ی ملت ایران گفته‌اند که این ملت، دارای استعدادی بالاتر از متوسط استعداد‌های بشری است) و با آن فرهنگ غنی عمیق اسلامی و با داشتن دانشمندان بسیار بزرگ در طول قرن‌های متوالی و با وجود شوق و علاقه‌ی طبیعی به آموختن و دانستن، در این دویست سال یا صد و پنجاه سالی که دنیا چهار نعل به سمت معلومات و دانش و قله‌های علم حرکت کرده، ایران و ملت ایران، جزو گروه‌ها و ملت‌های عقب‌افتاده قرار گرفته است.

اگر این ملت را به حال خود هم وا می‌گذاشتند، در علوم جلو می‌افتاد و در بیشتر دانش‌هایی که در ابتدا از قلب و درون خود جوشیده و سر کشیده و شکفته است، پیشرفت می‌کرد و پایه‌پای دنیا پیش میرفت و این قدر عقب نمی‌ماند.



بعد از آن که راه معلومات و علوم روز غربی در ایران باز شد، دستهای خیانتکار و غافل، کاری کردند که این ملت عقب بماند و پیشرفت نکند. سالها و بلکه قرنهای متمادی، ملت ما در اوج قلهی علم بود و در هیچ جای دنیا در آن دوران، این قدر علوم درخشش نداشت. شما شنیده‌اید که قرون وسطی، قرون تاریکی و ظلمات است. امروز هم اروپاییها وقتی میخواهند مردمی را تخطئه کنند، میگویند اینها قرون وسطایی هستند! قرون وسطی، یعنی قرنهای جهالت و ظلمات ملت‌های اروپایی. درست همزمان با این قرون، قرون درخشش دانش در ایران و کشورهای اسلامی است. ابن سینا و ابوریحان بیرونی و محمدبن زکریای رازی و عمر خیام - منجم و ریاضیدان بزرگ - و بزرگترین ادبا و بزرگترین علمای ما در علوم طبیعی و بزرگترین ریاضیدانها و منجمان و پزشک‌های ما که امروز آثار علمی آنها در دنیا مطرح است، همزمان با قرون وسطی زندگی میکرده‌اند. بله، قرون وسطی، قرون ظلمات و تاریکی برای اروپاییهاست و قرون درخشش دانش برای ما مسلمانها میباشد. اروپاییها، این حقیقت را کتمان میکنند و مورخان غربی، آن را به زبان نمی‌آورند و ما هم عادت و باور کرده‌ایم!

### **حرکت پایه پای علم و دین در نظام اسلامی**

ملتی با این سابقه‌ی درخشان تاریخی، در دوران ستم فراگیر حکومت پادشاهی در این کشور - و بدتر از همه در این دویست یا صد و پنجاه سال اخیر، یعنی اواخر قاجاریه و همه‌ی دوران پهلوی - از لحاظ پیشرفت علمی، در این حد از تنزل قرار گرفت. این، کاری است که انجام دادند و علت عمده‌ی این مسأله، جدایی دین از علم در کشور ما بود. علما و دانشمندان و محققان علوم طبیعی در کشور ما، از دین جدا ماندند و در نتیجه به درد مردم و کشور و ملتشان نخوردند.

خوبترها و بهترینهایشان رفتند و برای بیگانگان مفید واقع شدند. عده‌یی هم در همین‌جا بودند و برای بیگانه‌ها کار کردند. روشنفکرانی که در همین دانشگاهها درس خواندند، همانها بودند که در طول حکومت پهلوی، اداره‌ی این کشور را به خائنانه‌ترین وجهی برعهده داشتند و به این ملت خیانت کردند. اینها، متخرجان همین دانشگاهها بودند و خدا رحم کرد که انقلاب اسلامی پدید آمد. آن نسلی که بتدریج از روشنفکران متأخر این جامعه فارغ‌التحصیل شده بودند و به سمت کارهای سیاسی میرفتند، به قدری نسل بیریشه و بیاعتقاد و بیپیوندی بودند که خدا میداند اگر آنها بر سر کار می‌آمدند، با این ملت و این کشور چه میکردند. هست و نیست و بود و نبود این ملت را میسوزاندند و از بین می‌بردند! خدا را شکر که آنها مهلت پیدا نکردند و انقلاب اسلامی آمد و آن سلسله و طومار را درهم درید.

در نظام اسلامی، علم و دین پایه‌پا باید حرکت کند. وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی این. وحدت حوزه و دانشگاه، معنایش این نیست که حتماً بایستی تخصصهای حوزه‌یی در دانشگاه و تخصصهای دانشگاهی در حوزه دنبال بشود. نه، لزومی ندارد. اگر حوزه و دانشگاه به هم وصل و خوشبین باشند و به هم کمک بکنند و با یکدیگر همکاری نمایند، دو شعبه از یک مؤسسه‌ی علم و دین هستند. مؤسسه‌ی علم و دین، یک مؤسسه است و علم و دین باهمند. این مؤسسه، دو شعبه دارد: یک شعبه، حوزه‌های علمیه و شعبه‌ی دیگر، دانشگاهها هستند؛ اما باید با هم مرتبط و خوشبین باشند، با هم کار کنند، از هم جدا نشوند و از یکدیگر استفاده کنند. علوم را که امروز حوزه‌های علمیه میخواهند فرا بگیرند، دانشگاهیها به آنها تعلیم بدهند. دین و معرفت دینی را هم که دانشگاهیها احتیاج

دارند، علمای حوزه به آنها تعلیم بدهند. سرّ حضور نمایندگان روحانی در دانشگاهها، همین است. چه قدر خوب است که این ارتباطها، برنامه‌ریزی و سازماندهی بشود. این، یکی از بهترین و طبیعیت‌ترین وحدتهاست.

میدانید که در دوران اختناق و در آن هنگامی که دستگاه جبار برای جدا کردن روحانیون از تحصیلکرده‌ها، از تمام وسایل استفاده میکرد، یک عده روحانی آگاه و عالم و عاقل و مصلحت بین و مصلحت شناس داشتیم که ارتباطشان را با دانشگاهها مستحکم کردند. بهترین جلسات سخنرانیهای علمایی مثل مرحوم آیه‌الله مطهری و امثال ایشان، در دانشگاهها بود و مرحوم دکتر مفتاح (رضوان‌الله‌علیه) یکی از پُرکارترین و فعالترین این‌گونه روحانیون بود.

### **طلّاب و دانشجویان قدر یکدیگر را بدانند**

طلّاب و دانشجویان قدر یکدیگر را بدانند، با یکدیگر آشنا و مرتبط باشند، احساس بیگانگی نکنند، احساس خویشاوندی و برادری را حفظ کنند و روحانیون در دانشگاهها عملاً - قبل از قولاً - کوشش کنند که نمونه‌های کامل عالم دین و طلبه‌ی علوم دینی را به طلاب و دانشجویان و دانشگاهیان ارایه بدهند و نشان دهند که هردو نسبت به یکدیگر، با حساسیت مثبت و با علاقه همکاری میکنند. این، همکاری و وحدت حوزه و دانشگاه است. البته برای این کار، باید برنامه‌ریزی و سازماندهی بشود.

## وحدت حوزه و دانشگاه یعنی وحدت در ایجاد یک جامعه ی اسلامی اهمیت بیداری وجدان دینی مردم

مسأله‌ی وحدت حوزه و دانشگاه و روحانی و دانشجو. با این که بیش از ده سال از اعلام این امر میگذرد، به نظر میرسد که هنوز درباره‌ی این بنیان مبارکی که امام بزرگوارمان بنا گذاشتند، جا برای سخن گفتن و تحلیل کردن و مطالعه کردن هست. وحدت حوزه و دانشگاه یعنی چه؟ آیا مقصود این است که برنامه‌های حوزه را در دانشگاه، یا برنامه‌های دانشگاه را در حوزه اجرا کنیم؟ یقیناً مقصود اینها نیست. حوزه برای خود، علوم و درسها و روشهایی دارد؛ دانشگاه هم برای خود، علوم و روشها و مقاصدی دارد. البته هر کدام هم باید روشهای خود را کامل کنند و از تجربه‌های یکدیگر استفاده نمایند؛ در این بحثی نیست. بنابراین، مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه، اینها نیست.

وحدت حوزه و دانشگاه که امام به عنوان یک شعار مطرح کردند، اغلب از واقعیت تلخی در جامعه‌ی ما و یا همه‌ی جوامع اسلامی منشأ می‌گرفت که آن واقعیت تلخ، ساخته و پرداخته‌ی مستقیم و حساب‌شده‌ی دست استعمار بود. آن واقعیت این بود که وقتی استعمارگران، نقشه‌های فتوحات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را طراحی میکردند، به یک مانع عمده برخورد کردند و آن، اعتقادات دینی ملتها بود.

البته اعتقادات دینی، همه‌جا مزاحم تجاوزطلبی استعمارگران نیست. آن دین تحریف‌شده، دینی که ساخته‌ی دست قدرتها باشد، به‌طور طبیعی با قدرتها معارضه‌ی بی‌ندارد. اسلام مصداق تام و تمام آن دینی بود که با حمله و یورش

همه‌جانبه و متجاوزانه‌ی دول استعماری به مناطق اسلامی، حقیقتاً معارضه می‌کرد. استعمارگران در مطالعات خودشان، این را فهمیدند.

زیاد شنیدید، نمی‌خواهم تکرار کنم. در هند، این را تجربه کردند و در کشورهای عربی، این را تجربه کردند. در ایران، این را تجربه کردند. هر جا که احساس وجدان دینی در مردم بیدار بود، نقشه‌های استعمار با مانع مواجه می‌شد. یک نمونه، ماجرای تنباکو در ایران بود. یک نمونه، نهضت مشروطیت در آغاز کار در ایران بود. یک نمونه، حوادث خونینی بود که در هند، در مقابل انگلیسیها اتفاق افتاد. یک نمونه، برخورد افغانیهای مسلمان با انگلیسیها در اواسط قرن نوزدهم بود. یک نمونه، حرکت سیّد جمال در مصر بود که انگلیسیها را لرزاند. از این قبیل نمونه‌ها، فراوانند.

### راه‌های جدا کردن دین از جوامع اسلامی توسط استعمار:

#### الف) اشاعه‌ی شهوات و بازکردن راه شهوترانی

لردهای سیاسی و انگلیسیهای عالیرتبه‌ی دولتی در آن زمان، تقریباً انگشت آنها نقشه‌ی سیاسی دنیا را رقم می‌زد. درحقیقت، آنها با همه‌ی دنیا کار داشتند؛ از استرالیا بگیرید، تا مناطق مرکزی آسیا، تا شبه‌قاره‌ی هند، تا ایران، تا خاورمیانه، تا شمال آفریقا و تا امریکا. این جزیره‌ی کوچک، در تمام مناطق دنیا اعمال نفوذ می‌کرد.

آنها، به این نتیجه رسیدند که در این منطقه‌ی حساس دنیا - که نفت و گاز دارد و میباید انرژی آینده‌ی دنیای آن روز را تأمین بکند و از لحاظ سوق‌الجیشی، آن وقتیکه هواپیماها و این وسایل ارتباطی سریع نبود، نقطه‌ی حیاتی بین شرق و

غرب محسوب میشد - اگر بخواهند خودشان را تثبیت بکنند، مجبورند فکر اسلام را بکنند و به‌گونه‌یی وجود وجدان دینی اسلام را در این منطقه علاج کنند؛ و آلاً با بیدار بودن وجدان دینی و ایمان اسلامی مردم، ادامه‌ی نقشه‌های آنها ممکن نخواهد بود.

این تشخیصشان، تشخیص درستی بود و واقعاً درست فهمیده بودند. مانع عمده برای آنها، عبارت از اسلام بود. حالا ما که انگلیسیها را گفتیم، نه این‌که بقیه‌ی دولت‌های اروپایی مؤثر نبودند؛ خیر، فرانسه و ایتالیا و پرتغال و بلژیک هم بودند. در همه‌ی کارهایی که آن روز در نقاط مختلف میکردند، محور عمده انگلیسیها بودند. در صحنه‌ی زندگی سیاستها و اجتماعات، هر ملتی نوبتی دارد. آن روز هم نوبت آنها بود؛ میتاختند و بیرحمانه تصرف میکردند.

وقتی که نوبت به کشورهای اسلامی رسید، به این فکر افتادند که باید کاری کرد که نسلهای روبه‌رشد این کشورها، از دین جدا بشوند. برای این کار، دو راه باید پیموده میشد:

یک راه، اشاعه‌ی شهوات و باز کردن راه شهوت‌رانی بود. همه‌ی ادیان عالم، نه فقط دین اسلام؛ منتها دین اسلام، منظمتر و دقیقتر از سایر ادیان - با عنان گسیختگی شهوات انسانها مخالفند. ادیان برای شهوات، ضابطه و قاعده و حدود و قیود دارند. پرورش روح انسان، بدون محدود کردن شهوات که امکان‌پذیر نیست. وقتی که شهوات انسان، عنان گسیخته باشد، همان حیوان و بهایم است و رشد انسانی امکان ندارد. لذا ادیان با شهوات و عنان گسیختگی آن مخالفند.

پس در هر جامعه‌یی، راه مبارزه‌ی ساده و آسان با ادیان این است که راه عنان‌گسیختگی و مهارگسیختگی شهوات را باز کنند. در ایران، این کار را شروع کردند. یکی از راههایش - که جزو مهمترین کارها بود - کشف حجاب بود. یکی دیگر از راههایش، رواج میخوارگی بود که این کار را انجام دادند. کار دیگر این بود که رابطه‌ی محدود زن و مرد را بشکنند. این، جزو کارهای تجربه‌شده است. وسایل جدید علمی و پیشرفته‌های تمدن - مثل سینما و رادیو و تلویزیون و امثال اینها - نیز به آنها این امکان را میداد که با خیال راحت این کارها را در جامعه انجام بدهند. این، غیر از مقوله‌ی علم و سواد و فکریات و ذهنیات بود. اشتباه این‌جاست که عده‌یی خیال میکنند، آن چیزی که موجب میشود شهوات رواج پیدا کند، علم و دانش است. نه، علم و دانش، آن جریان دوم بود.

#### ب) ورود جریان های علمی و فکری فاسد

جریان اول، جریان فرهنگی محض و بازکردن راه فساد فکری و عملی و جنسی و ابتذال زندگی روی مردم بود. این، آن کار اول بود که انجام دادند. لذا اولین کسانی که با این حمله‌ی غریبه‌ها در ایران و همین‌طور در کشورهای دیگر فاسد شدند، با سوادان نبودند؛ بسیاری از بیسوادان بودند. همین حالا هم همین‌طور است.

کسانی که در دوران رژیم ستمشاهی غرق در فساد بودند، اکثر و اغلبشان بیسوادان و طبقات متوسط جامعه بودند. بله، رفاه مؤثر است و کمک میکند. آن حالت رفاه و مصرف‌زدگی و آسایش زندگی، به آن فسادگی که آنها دنبال میکردند و برنامه‌ریزی مینمودند، کمک میکرد. این، یک جریان بود.

جریان دیگر، جریان علمی و فکری بود. یعنی با ورود تفکرات علمی جدید به کشورهای اسلامی - که قهراً جاذبه داشت و طبیعی بود که پیشرفتهای علمی که اروپا به آن دست یافته بود، جاذبه داشته باشد - این پیشرفتهای علمی را وسیله‌ی برای بیاعتقادی به دین و خاموش کردن شعله‌ی ایمان دینی در دلها و از بین بردن بیداری وجدان دینی در آحاد مردم قرار دادند. لذا دانشگاهها را از اول بر پایه‌ی بیاعتقادی گذاشتند.

هر گروه از جوانانی که در دوره‌های اول برای تحصیل رفتند، هدف تبلیغات ضد اسلامی اروپاییها قرار گرفتند. آن کسانی که اولین پرورش‌یافته‌های فرهنگ غرب بودند، غالباً - نمیگویم همه - کسانی بودند که با دین، بیگانگی و بلکه عنادی احساس میکردند. البته ضعف نفسها و نبودن تبلیغات دینی قوی و باب روز هم مؤثر بود.

بنیان دانشگاه - یعنی مرکز پرورش انسانهای دانشمند طبق پیشرفتهای علمی روز - بر بیدینی و معارضه‌ی با دین گذاشته شد و چندین سال این مسأله را با قوت و دقت دنبال کردند. یعنی نه تنها دین را در دانشگاهها ضعیف کردند، بلکه به معارضه‌ی با آن پرداختند.

هدف اینها معارضه‌ی با دین - به عنوان دین - نبود؛ هدف، همان چیزی بود که اول عرض کردم؛ یعنی بتوانند بر کشورهای اسلامی سلطه پیدا کنند. برای این کار، مجبور بودند نسلی را پرورش بدهند و تربیت بکنند که آینده‌ی کشور را - چه از لحاظ اداره و چه از لحاظ سازندگی کشور - به دست بگیرد و به دین اعتقادی نداشته باشد و به ایمان مذهبی پایبند نباشد و بتواند در تصرف آنها واقع



بشود. متأسفانه تا حدود زیادی هم موفق شدند. بنابراین، بنای دانشگاه را بنای بدی گذاشتند.

البته ایمان اسلامی و وجدان ملی در میان مردم ما، آن‌چنان بود که عده‌یی از دانشمندان و تحصیلکردگان سالم بمانند و سالم هم ماندند. به‌هیچ‌وجه نمی‌شود همه‌ی تحصیلکردگان دانشگاه را از دین و مصالح دینی و مصالح کشور، بیگانه توصیف کرد. این، ادعای درستی نیست. اما آن کسانی را که اینها می‌خواستند از میان این جمع به مسندهای قدرت برسانند، براحتی این کار را کردند و در اختیار خودشان قرار دادند. لذا رجال سیاسی، تحصیلکردگان این دانشگاهها و کسانی که در سرتاسر کشور برای پستها یا کارهای مؤثر و حساس احتیاج داشتند، در یک نسل، بکلی با دین بیگانه شدند. آن نسل پرورش‌یافته‌ی دوران رضاخانی و اوایل دوران نفوذ دانش جدید و فرهنگ اروپایی در ایران، غالباً نسل بیاعتقادی بود.

البته بعدها وضع عوض شد و کسان زیادی با پیشرفتهای دینی و آگاهیهای مذهبی آشنا شدند و احساسات در دلها بیدار شد و تفکرات صحیح و روشنفکران متدینی پیدا شدند و روحانیون نافذالکلمه‌یی - امثال شهید مفتح، شهید مطهری، شهید بهشتی؛ این شخصیتهای برجسته - در دانشگاهها رسوخ کردند و اثر گذاشتند و نیز بعضی از شخصیتهای دانشگاهی، با دنیای دین و مسائل مذهبی آشنا شدند و برخلاف آنچه که آنها می‌خواستند، پیش آمد؛ اما بنای کار را آن‌طور گذاشته بودند.

### وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی وحدت در هدف

امام(ره) این واقعیت را بهتر از همه کس مشاهده میکردند، از ریشه‌های قضیه آگاه بودند، مظاهر آن را در دوران سلطه‌ی حکومت پهلوی مشاهده کرده بودند، علاج مشکلات ایران و بقای استقلال و شعار «نه شرقی و نه غربی» در کشور را در این میدانستند که روشنفکران و تحصیلکردگان جدید، حقیقتاً با دین و ایمان مذهبی آمیخته باشند و روحانیون ما که از آن طرف بر اثر عواملی - از جمله، همین عواملی که گفته شد - از پیشرفتهای علمی و حوادث جهان و رویدادهای مهم کشور به دور مانده بودند و بعضاً دچار جمود شده بودند، مسائل جدید و پیشرفتهای علمی و حوادثی را که در دنیا میگذرد، ببینند و با آنها آشنا بشوند و روشهای تازه را تجربه کنند.

این، همان وحدت حوزه و دانشگاه است. وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی وحدت در هدف. هدف این است که همه به سمت ایجاد یک جامعه‌ی اسلامی پیشرفته‌ی مستقل، جامعه‌ی امام، جامعه‌ی پیشاهنگ، جامعه‌ی الگو، ملت شاهد - ملتی که مردم دنیا با نگاه به او جرأت پیدا کنند، تا فکر تحول را در ذهن خودشان بگذرانند و در عملشان پیاده کنند - حرکت نمایند.

در راه ایجاد چنین کشور و جامعه و ملتی، علاجی جز این نیست که دانشجوی و طلبه، حوزه و دانشگاه، روحانی و روشنفکر تحصیلکرده، در کنار هم، دوش‌به‌دوش هم و با هم، به سمت یک هدف حرکت کنند؛ بدون این نمیشود. او متدین است، و این آگاه به مسائل جهان و مسائل روز. امام(ره) تا حدود زیادی در این راه موفق شدند. امروز دانشجویان ما در جهت اسلامی حرکت میکنند، مجموعه‌های

اسلامی در دانشگاهها دارای ارزشند و غالب دانشجویان ما، جوانان انقلاب و فرزندان انقلابند.

### اصالت دادن به اسلام و رعایت احکام اسلام

البته نکته‌ی مهم در دانشگاهها، روش حاکم بر دانشگاه است. در دانشگاهها، روشها و روابط، باید صددرصد اسلامی بشود - که البته تا حدود زیادی شده است - و مدیریتتها باید برای اسلام در دانشگاهها، اصالت قایل بشوند. مادامی که دانشگاه، پرورشگاه متخصصان مسلمان و متعهد نباشد، دانشگاه مطلوب انقلاب نخواهد بود. و این نمیشود، مگر این که اساس و روش و سیستم در دانشگاهها اسلامی باشد. درسها، هرچه که میخواهد باشد؛ استاد، هر کس که میخواهد باشد؛ اما روابط، باید روابط اسلامی باشد؛ یعنی مدیر و دانشجویان و استادان، اصالت را به اسلام بدهند و رعایت احکام اسلام را بکنند.

ارزشهای اسلامی در دانشگاه باید مورد مسابقه قرار بگیرد، اسلام در دانشگاه غریب نباشد عمل و تعهد اسلامی یک چیز انگشت‌نما نباشد، نماز، امانت، صدق گفتار، صفا، برادری، عمل جهادی، درس خواندن از روی علاقه و صمیمیت، کمک به یکدیگر در فراگیری، تلاش برای تعمق در معلومات و دانشهای مختلف رایج باشد.

علم و دانش هم اسلامی و از اسلام است؛ و آلا به دانشگاه رفتن و مقداری از بیت‌المال و امکانات مردم را مصرف کردن، و بدون این که یک نفر به علم دل بدهد و به فراگیری اهمیتی بدهد، فقط برای این که بتواند سرهم‌بندی، تکه کاغذی به دست بیاورد و در سایه‌ی آن شغلی بگیرد، تا پولی گیر بیاورد - نه این که شغلی بگیرد، تا کاری بکند - این که اسلامی نیست. دانشجو هم اگر

این طور درس بخواند، اسلامی نیست. استاد هم اگر این طور درس بدهد، اسلامی نیست. روابط اسلامی در دانشگاه این است؛ و آلا جوانان و دختران و پسران ما بحمدالله مسلمانند.

### احساس مسؤولیت کردن قشر جوان نسبت به مسائل انقلاب

نکته‌ی دیگری که در دانشگاه ما باید مورد توجه باشد، این است که این قشر جوان بایستی همیشه نسبت به مسائل انقلاب احساس مسؤولیت کند و خودش را از مسائل انقلاب برکنار ندهد. انقلاب، امروز چه تکلیفی را به او املا میکند؟ از او چه میخواهد؟ او چه نقشی میتواند در پیشبرد انقلاب داشته باشد؟ وظیفه‌ی او چیست؟ قشر جوان باید از خیل عظیم مردم ما - که بحمدالله همیشه در صحنه‌های انقلاب حاضرند - جدا نشود و به رشد و آگاهی و با سواد شدن آنان کمک کند. در دانشگاه باید به روی مردم باز باشد و دانشجو در محیط دانشگاه محصور نباشد. دانشجو باید با اعضای خانواده‌ی خود و با دوستانش، ارتباطات روشن‌گر داشته باشد و در مسائل کشور و مسائل جامعه سهیم باشد.

این را شما جوانان بدانید که در تاریخ کشور ما - اقلأ در این هفت، هشت، ده قرن - برای جوان هوشمند و فرزانه، هیچ فرصتی مثل امروز وجود نداشته است. اگر از حدود دوره‌ی حمله‌ی مغول به این طرف، مروری در تاریخ بکنید (که البته باید تاریخ را یاد بگیرید؛ چون چیز مهمی است. اگر بخواهید وضع و موقع امروز را درست تشخیص بدهید و بفهمید که در کجا قرار گرفته‌اید، باید تاریخ را بدانید. تسلط به تاریخ، چیز خیلی مفیدی است)، خواهید فهمید که در تمام این دوران هفتصد، هشتصد سال - از قبل از حمله‌ی مغول تا حالا - هیچ‌وقت نبوده که به قدر امروز در این کشور، برای انسان فرزانه‌ی مستعد، امکان رشد وجود داشته

باشد. البته در قرنهای چهارم و پنجم، در زمان رژیمهای دیکتاتوری غزنوی و سلجوقی و امثال اینها که مجال نفس کشیدن به کسی نمیدادند - آن طور که در تاریخها نوشته‌اند و این تاریخها هم خیلی حجت نیست - نظامی‌یی هم میساختند؛ اما این طور نبوده که راه معلومات و تحصیل، برای همه باز باشد. حالا نسبت به آن وقت قضاوت نمیکنیم؛ اما اگر از حدود حمله‌ی مغول به این طرف را ملاحظه کنید، خواهید دید که دوران، دوران جهالت و بیاعتنایی به معلومات و دوران پادشاهان مستبدِ خونخوار بدون یکنزده اعتنای به مردم بود.

بعد هم که مسائل فرهنگ جدید و دانشگاهها و امثال اینها به وجود آمد، هدف اول، با سواد کردن جوانان نبود. هدف اول، ساختن و پرداختن جوانان به شکلی بود که در جهت پیوستن هرچه سریعتر به قطبهای استعمار و استکبار جهانی - یعنی در جهت نوکری - به دستگاهها کمک کنند. در این دستگاهها، آن کسی عزیزتر بود که نوکرتر باشد. فکر مستقل و آزاد و انسان سازنده مطلوب نبود؛ چون دولتها، دولتهایی بودند که اساس کارشان بر وابستگی به بیگانه‌ها بود.

رژیم پهلوی را کدام قدرت سرکار آورده بود؟ رضاخان را چه کسی سرکار آورده بود؟ محمدرضا را چه کسی سرکار آورده بود؟ اینها در تمام دوران سلطنتشان، در جهت منافع همان کسانی کار میکردند که اینها را سرکار آورده و قدرت بخشیده بودند. میدانستند که اگر از آنها قطع بکنند، امکان ماندن برایشان نیست.

امروز نگاه کنید، در خلیج فارس چه خبر است. این دولتهایی که هستند، احساس میکنند رگ حیات و شیشه‌ی زندگیشان در دست امریکا است. دولت سعودی یکطور، دولت کویت یکطور، آن بقیه هم یکطور. کشور ما هم در رژیم سابق، مثل آنها بود. هدف و جهت حکومت، عبارت از پیوستگی و وابستگی و

سرسپردگی بود. دانشجو را هم همان‌طور میخواستند؛ دانشمندی هم اگر میخواستند، همان‌طور میخواستند؛ مگر آدمی که به گوشه‌یی برود و کاری به کار آنها و خودش نداشته باشد و برای خودش زندگی حیوانی بکند.

### زنده نگه داشتن اسلام و انقلاب، توسط حوزه و دانشگاه

امروز دورانی است که دانشگاه و دانشجو و جوان و زن و مرد، از هر قشر و نقطه‌یی از نقاط کشور، بدون اعتنا به وابستگیهای فAMILI و شخصی و قومی و منطقه‌یی و غیره، میتواند امیدوار باشد که بر عالم شدن، مؤثر شدن، مفید شدن برای کشور و تعیین‌کننده بودن در جهت حرکت مستقل و آزاد ملت خودش قادر است. این، چیز خیلی مغتنمی است.

امروز درس خواندن، حقیقتاً یک فرصت الهی است. در راه دین، در راه اسلام عزتبخش درس بخوانید؛ اسلامی که امروز به ملت ایران، این‌طور مکانت برجسته و مقام ممتازی در میان ملت‌ها بخشیده است. مردم ما از قدرتها بیگانه‌اند، به تشرها و تهدیدهای ابرقدرتها بیاعتنا هستند و لبخند تمسخر بر لبهایشان نقش مینند. اینها، عزت است.

الان شما به همین حادثه‌یی که در خلیج فارس اتفاق افتاده، نگاه کنید. هر یک از این دولتهایی که هستند، چشمشان به دهان یکی از قدرتهاست که ببینند چه میخواهند، چه میگویند، چه اراده میکنند، تا خودشان را برطبق آن توجیه نمایند؛ حتی دولتهایی که معمولاً باور انسان نمی‌آید که این دولتها هم وابسته باشند! امریکا حرفی میزند، اینها به دنبال او، حرفشان را - اگر غیر از آن هم باشد - تصحیح میکنند! حالا حق چیست، مصلحت مردم چیست، وجدان چه میخواهد، هیچ مورد نظر نیست.

طبیعی است که امریکا هم صددرصد در جهت منافع قدرتهای استکباری خود - نه منافع مردمش - منافع کمپانیها، منافع آن دستهای پنهان و مرموزی که نظام امریکایی را تشکیل و به آن خط میدهند و آن را راه میبرند، کار میکند؛ و الا ملت امریکا در حضور چندصد هزار سرباز امریکایی در بیابانهای عربستان، چه منافی دارد؟! منافع شرکتهای نفتی، شرکتهای فولاد، شرکتهای بزرگ چندملیتی، منافع آنهاست. همه چیز در خدمت منافع چنین مجموعه‌ی فاسدِ خدانشناس مردم‌شناسی است.

در این میان، آن دولت و ملتی که حق و مصلحت و حرف درست را طبق معیارهای خود میسنجد و با شجاعت آن حرف را بر زبان می‌آورد، ملت ایران است. این، برای یک کشور و یک ملت، خیلی امتیاز است. این را انقلاب و اسلام به ما داده است. اسلام و انقلاب را باید زنده داشت و در راه آن تلاش کرد و ریشه‌های آن را عمیق نمود. برای این کار، مهمترین نقطه، حوزه و دانشگاه است.

### **درس خواندن، کار و تلاش طلاب و دانشجویان برای بیداری ملتها**

طلاب جوان و عزیز و زحمتکش و قانع و مؤمن در حوزه‌های علمیه و نیز دانشجویان عزیز، این جوانان، این فرزندان و جگرگوشه‌های ملت، این بهترین و پاکترین عناصر جامعه‌ی ما در دانشگاهها، باید در خط اسلام و در جهت عظمت کشور و بلند کردن پرچم اسلام و بیدار کردن ملت‌های عالم و روح بخشیدن به این دنیای مرده به وسیله‌ی دستهای استکباری، درس بخوانند و کار و تلاش کنند، تا مطمئن بشوند که فردای ایران اسلامی، به مراتب از امروز بهتر خواهد بود. این، هدف شماسست. این، هدف وحدت حوزه و دانشگاه است.





## آبادانی دنیا و آخرت جامعه در وحدت حوزه و دانشگاه

### حوزه و دانشگاه، دو نهاد اصیل دانشجویی

موضوع دانشگاه، به خودی خود یک موضوع مهم است؛ همچنان که موضوع حوزه علمیه هم، به خودی خود یک موضوع اساسی و مهم است. وقتی ما «وحدت حوزه و دانشگاه» را عنوان میکنیم، بدیهی است مقصود این نیست که این دو را در عالم واقعیت به یک چیز تبدیل کنیم. زیرا اگرچه در گذشته، در حوزه‌های علمیه، همان دروسی خوانده میشد که امروز در دانشگاهها خوانده میشود، اما اگر فرض کنیم آن دروس حوزه‌های علمیه، همان پیشرفتی را که تا امروز کرده است، میکرد، باز امروز باید به مقتضای تخصص و تشعب، هر گروه کار و درس خودش را دنبال کند. پس، مقصود این نیست. مبادا بعضی همین موضوع به این روشنی و وضوح را ندیده بگیرند و درباره غلط بودن شعار وحدت حوزه و دانشگاه قلم‌فرسایی کنند.

این را همه میفهمند: نه امام و نه دیگر بزرگواران نخواستند بگویند که دانشگاهها جمع شوند و قم بروند، یا شعبه‌ای از حوزه قم شوند. یا این که حوزه قم جمع شود و بیاید در دانشگاهها حل گردد، یا شعبه‌ای از آنها شود. هیچ کس این را نخواست و مطرح نکرد. مسأله این است که ما دو نهاد اصیل دانشجویی داریم. یکی متوجه به کسب علوم مربوط به فهم و تبلیغ دین و نوآوری در مباحث دینی و نوآوری در فهم مسائل روز و حادث شونده در زندگی است، که این حوزه است و کارش عبارت است از تحقیق در مسائل دینی و فراگرفتن احکام الهی در همه شؤون زندگی. آن هم نه فقط در آنچه که مربوط به کنج محراب یا کنج خانه است؛ بلکه در قلمرو وسیع زندگی بشر. این گروه، این را باید فراگیرند؛ احکام جدیدش

را تحقیق کنند؛ ناخالصیها و ناسره‌ها را از آن بزدایند و آن را با زبان مناسب، در هر جامعه‌ای و هر زمانی و هر مخاطبی، به رساترین شکل ممکن به مخاطبین برساند. این، وظیفه آن نهاد حوزه‌ای است و اسمش «حوزه علمیه» است.

نهاد دانشجویی دیگر، ناظر به اداره امور زندگی مردم، منهای مسائل مربوط به دین است. مردم معاش دارند، کسب دارند، ساختمان دارند، راه دارند، جسم دارند؛ شناساییهای گوناگون لازم است، تحقیق در امور زندگی مردم لازم است. علوم مختلف و انواع و اقسام دانشها، برای بهتر کردن و راه انداختن زندگی مردم وجود دارد. این نهاد هم مشغول فراگیری این دانشهاست که اینها را فرا گیرد و در آنها متخصص و صاحب‌نظر شود؛ درباره آنها تحقیق کند و آنها را برای پیاده شدن در جامعه آماده نماید؛ تحقیقات نو دنیایی را جذب کند و خودش به نوبه خود، تازه‌هایی در این دانشها بیافریند و به بشریت عرضه کند. این هم یک نهاد دانشجویی دیگر.

### نتیجه عملکرد خوب حوزه و دانشگاه

حال اگر این دو نهاد دانشجویی خوب کار کنند و با هم رابطه متقابل دوستانه و از خود دانستن یکدیگر داشته باشند، معنایش این خواهد شد که این جامعه، هم دینش و هم دنیایش آباد خواهد شد. آنها جهتگیری زندگی جامعه را تصحیح میکنند؛ اینها حرکات زندگی جامعه را تسهیل میکنند. آنها فکر و ذهن و روح جامعه را آن‌چنان از زشتیها و نادرستیها دور میکنند که بفهمد به کجا باید حرکت کند، و اینها وسیله این حرکت را به‌دست او میدهند تا حرکت کند.

یک وسیله لازم است که ما از آن استفاده کنیم و راه بیفتیم؛ یک بینش لازم است که ما بدانیم به کجا باید راه بیفتیم. از کجا و به کجا، از کدام طرف؟ از کدام راه و به کدام هدف؟ این هر دو، برای زندگی انسانها لازم است. آن، دنیاست؛ این، آخرت است. این دو اگر با هم جمع شدند، «سَعَدَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ؛ حَصَلَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ» میشود. یعنی کسی که هم دنیا دارد، هم آخرت دارد. یعنی یک انسان خوشبخت. یعنی یک زندگی سعادتمند. یعنی همانی که انبیا آن را خواسته‌اند. لذا میبینید پیغمبر اکرم دین آورد، همان جهت‌گیری را آورد. بر معنویات تکیه کرد؛ اما پیدری، ابزار مادی را هم به دست مردم داد. جاهایی را خودش، مباشرتاً علم را - یعنی علم زندگی و علم مربوط به اداره امور زندگی را - به دست مردم داد. یک جا هم که کار پیچیده‌تر میشد و محتاج تخصص بود، آنها را امر کرد که بروید علم یاد بگیرید، بروید بینش پیدا کنید، بروید به اشیا نگاه کنید.

در قرآن و سنت نبی اکرم، علیه وعلی‌آله الصلوة والسلام، راه کشف کردن، دیدن و پیدا کردن یاد داده شده است. لذا شما میبینید که هر کدام از این دو قسمت، در جوامع اسلامی صدر اول، یک اوج و شکوه دارد. در بخش دنیایی هم، به برکت اسلام، آنها قلّه دانش بشری شدند. این را که دیگر بنا نیست امروز غریبها سلب کنند. خاطره تاریخی از ملل مسلمان، که دیگر جای انکار نیست. اگر این دوتا، یعنی دنیا و آخرت، با هم جمع شوند، این خواهد شد که گفتیم. اما اگر هر کدام از این دو گرفته شود، اشکالی به وجود می‌آید.

## علم و معنویت، دو بال جامعه

امروز، در نظامهای ساخته و پرداخته فرهنگ غرب - چه در خود منطقه جغرافیایی غرب، چه در جاهای دیگر دنیا در بخش ابزار و وسایل زندگی تا آنجا پیشرفت کرده‌اند که به کرات آسمانی رسیده‌اند. این از لحاظ علمی، انصافاً فوق‌العاده است. این را که دیگر نمیشود منکر شد. فرض بفرمایید به آسمانها بروند و دوربینهای تلسکوپ را در آنجا تعمیر کنند. این، پیشرفت عظیمی برای بشر است. اما اگر از نظر جهتگیری زندگی، بینشی که انسان به آن احتیاج دارد، نباشد، اصلاً این ابزار برای بشر هم لازم نیست؛ بلکه مضر است. انسان امروز، از این نظر عقب مانده است. دستش خالی است. معنویت در دنیا نیست. جهتگیری درست، نیست. برای همین است که دنیا پر از ظلم و جور است. افسوس که بعضی، مطلبی به این وضوح را نمیفهمند! مگر این دنیا مال بشر نیست؟! مگر این علم و پیشرفت برای این نیست که انسان از آنها استفاده کند؟! وقتی ما میبینیم در دنیا وضعی است که اکثر انسانها، روزبه‌روز بدبخت‌تر میشوند و عده‌ای با همان ابزار پیشرفتهای علمی که مال انسان است، بر انسانیت این‌گونه فشار می‌آورند، این کافی نیست که کسی بفهمد یک بال انسانیت شکسته و افتاده است؟!

این، بال معنویت است. اگر ما هم در جامعه خودمان، جنبه معنوی را ندیده بگیریم؛ آن را حذف نماییم، یا کوشش کنیم از صحنه خارجش کنیم، همین خواهد شد. از وقتی که ترشحات و نشانه‌ها و طلیعه‌های فرهنگ غرب، به صورت قصه و نقشه - نه به صورت طبیعی و آنچه که لازمه زندگی عمومی بشر باشد - به کشور ما سرازیر شد - از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه - مبارزه با دین و تلاش برای منزوی کردن دین هم شروع شد. البته عده‌ای، اینها را از زمان

رضاخان میدانند و مربوط به سلاطین قاجار نمیدانند. اما این، یک واقعیت است. منزوی کردن علمای دین؛ منزوی کردن دین؛ سعی در استخدام نیروهایی برای مقاصد خبیث که شروع شود، جامعه، جامعه‌ای خواهد شد که از لحاظ وسایل و ابزار زندگی - که ما به آن میگوییم: دنیا؛ یعنی همان که در علوم امروز، علوم دانشگاهی نامیده میشود - پیشرفت میکند. اما آن جامعه، یک جهتش ناقص است و آن، جنبه معنوی است.

حالا یک وقت است که جامعه‌ای در جنبه علوم مربوط به ابزار زندگی پیشرفتی دارد. مثل جوامع غربی. اما یک وقت در همان هم پیشرفت ندارد. مثل بسیاری از جوامع تابع غرب که معنویت را حذف کردند، مادیت را هم نتوانستند جلب کنند! مثل وضع زندگی خود ما در دوران حکومت پهلویها: معنویت را طرد کردیم، مادیت را هم نتوانستیم به شکل مدرن و جدید و علمی و واقعیاش به داخل کشور بیاوریم. یعنی «خسر الدنیا والاخره» شدیم!

آن طرف قضیه هم، همین‌طور است. یعنی اگر جامعه‌ای، فقط به جنبه‌های معنوی بپردازد و از علوم غافل بماند؛ از پیشرفت علمی، از کشفیات علمی، از نوآوریهای علمی، از تحصیل علم میان فرزندان میهن، از ساختن انسانهایی که بتوانند زندگی را به شکل متناسب با نیازهای بشر درآورند - با سهولت و سرعتی که امروز دنیا طلب میکند و نیازمند آن است - غافل بماند، باز یک بال دیگرش شکسته است. خیال نکنید که اسلام طرفدار این است که همه چیز منحصر بشود در مسائل روحی و معنوی و نظر به مادیات نباشد! نه! این انحراف، همان اندازه بزرگ است که آن انحراف اول. اسلام، انزوا از دنیا و زندگی را، به‌صورتی بسیار روشن رد کرده است.

در کلمات امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، این را مشاهده میکنید. نهج‌البلاغه‌ای که کتاب زهداست، بر سر آن کسی که زندگی دنیا را رها کرده است، به خیال این‌که آخرت خودش را درست کند، فریاد میزند. اسلام این‌گونه نیست.

**وحدت حوزه و دانشگاه یعنی ساختن و کامل کردن ملت و کشور ایران**  
 پس، این دو باید باشند؛ اما با هم باید باشند. این دو نهاد دانشجویی، باید هر دو کار را بکنند. اما هم خوب کار کنند؛ هم نسبت به یکدیگر ارتباطات عاطفی درستی داشته باشند. یکدیگر را طرد نکنند. استعمارگران و کسانی که میخواستند بر این کشور سلطه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و غیره پیدا کنند، دین را از محیط دانشگاه حذف کردند. راه پیدا کردن این سلطه این بود که دین را حذف کنند. اهل دین و علمای دین را حذف کنند. یا اگر به کل از بین نمیبند، آن را به صورتهای بیجانی تبدیل کنند. این، کاری بود که از همان اوانی که اشاره کردم - تقریباً از همان صدوپنجاه سال پیش؛ در اواخر حکومت ناصرالدین شاه - دنبال شده است. حالا علما هم باشند برای وقتیایی که شاید وجودشان لازم باشد و از آنها استفاده کنیم؛ اما بدون روح و معنای عالم دین. این را میخواستند. البته رضاخان آمد قلدری و بیعقلی کرد و همان ظاهرش را هم خواست در سطح جامعه و بخصوص در محیطهای علمی حذف کند. نیت این بود. لذا در محیطهای دانشگاهی ما، دین یک چیز بیگانه شد. دانشگاه ما را این‌طور ساختند. یک چیز بیگانه؛ چرا؟ هدف بسیار روشن بود. برنامه بسیار زیرکانه‌ای بود. برای این‌که اگر دین در دانشگاه نباشد، آن کسانی که در این فضا پرورش پیدا میکنند، در آینده همان سردمداران و سررشته‌داران زندگی هستند، که بیدین شده‌اند و به سهولت

جامعه را به سمت بیدینی خواهند کشاند! این، هدفی بود که دنبال شد و انصافاً هم، تا مدتی و در برهه طولانی‌ای از زمان، موفق شدند. محیط دانشگاه را محیط بیگانه از دین کردند.

البته نمیتوانستند دانشگاه را از انسانهای متدین، به کلی خالی کنند. این روشن است. بالأخره جوانان این مملکت، بچه‌های خانواده‌های متدین بودند و به دانشگاه می‌آمدند. عده‌ای، البته، از دین خارج، یا به آن بیاعتنا یا سرد میشدند. اما عده‌ای هم متدین میماندند. همان زمان هم داشتیم. پس، معنایش این نیست که در دانشگاه، آدم متدین نبود. بلکه معنایش این است که در دانشگاه، آن آدم متدین، غریب بود. همان دختر متدینی که میخواست دین و حجاب خود را نگاه دارد، در دانشگاه کشور اسلامی و مسلمان - کشور ایران - در آن زمان، غریب بود. پسر دانشجوی متدین هم غریب بود. استاد متدین هم غریب بود. روال عمومی دانشگاه، هیچ‌گونه کمکی به او نمیکرد. بلکه در موارد بسیاری، معارضة و اصطکاک هم با او درست میکرد. اما اگر دانشجو یا استاد، بیدین و لابلالی بود، روال عمومی دانشگاه با او هیچ‌گونه اصطکاکی نداشت. به او میدان داده میشد.

این راه، غلط بود. این، همان چیزی است که امام بزرگوار همیشه از آن نالید و شعار «وحدت حوزه و دانشگاه» برای مقابله با این درست شد. این‌جاست که معنای وحدت حوزه و دانشگاه فهمیده میشود. وحدت در اهداف کلی؛ وحدت در کامل ساختن این ملت و این کشور و حرکت با یکدیگر و عبور در دو خط موازی، بدون اصطکاک با هم. یعنی هر دو، کار خودشان را بکنند؛ اما برای یک هدف و

آن هدف، ساختن و کامل کردن ملت و کشور ایران است. این طور باید حرکت کرد.

### دینی و انقلابی بودن محیط دانشگاه

در دانشگاه، هنوز انگیزه‌های ضدّ دینی کم نیست. نمی‌گوییم در بین دانشجویان زیاد است. دانشجویان، بچه‌های این ملت و امروز بچه‌های انقلابند. بچه‌هایی که امروز در دانشگاه هستند، بچه‌های ساخته و پرداخته انقلابند. اگر کسری هم در اعتقادات آنها باشد، تقصیر ماست. تقصیر کسانی است که بایستی دین را به اینها تعلیم میدادند.

دانشجو در محیط دانشگاه، از لحاظ اعتقاد و عمل و گرایش دینی، هیچ مشکلی ندارد. اما هنوز هم بعضی از دست‌اندرکاران و استادان هستند که نسبت به دین و احساسات و ایمان و انگیزه‌های دینی و انقلابی، مسأله دارند. اینها باید نتوانند در دانشگاه اثر بگذارند. من نمی‌گویم چگونه. اما اینها باید نتوانند محیط دانشگاه را با افکار و انگیزه‌ها و احساسات غلط خودشان، تحت تأثیر قرار دهند؛ چون این امر، مایه بدبختی ملت است. مایه سلطه بیگانگان است. مایه ناقص ماندن زندگی یک ملت است.

دانشگاه باید یک محیط دینی باشد. در دانشگاه باید متدینین احساس کنند که فضای عمومی آن جا به آنها کمک میکند. البته تدین، دین، معنویت و اخلاق، و از جمله شعب این معنویت، همین احساسات انقلابی است. امروز کسی نمیتواند بگوید «من متدین هستم»، اما در تضاد با انقلابی باشد که براساس دین است. البته سلاویق خاص را نمی‌گوییم. همه سلیقه‌ها و مذاقها، وقتی که اهل دین و معنویتند، باید بتوانند در این محیط زندگی کنند. نباید یک فرد بر فرد دیگری



فشار بیاورد که «شما حتماً این طور که من فکر میکنم فکر کن!» لذاست که تشکلهای دانشجویی باید باشند و هر کدام کار خودشان را بکنند. همه کار کنند و همه هم خوب کار کنند. بخصوص با حضور روحانیون محترم در دانشگاهها - اگر ان شاء الله این شکلی که جدیداً دنبال میشود، و آن چنان که بنده آرزو میکنم و دوست میدارم پیش برود - این معنا، یعنی این جنبه معنویت و روحانیت در داخل دانشگاه، بیشتر تأمین خواهد شد.

### اهمیت حوزه های علمیه در تشویق مردم به دین خدا

عین همین مسائل، نسبت به حوزه است. من درباره مسائل حوزه، حرفها و سخنها دارم و گفته‌ام. اما این جا چون چهره عمومی، چهره دانشجویی است، بیشتر به دانشگاه پرداختم. لکن مسائل حوزه هم، همین طور است. حوزه هم به این که خود را به روز کند احتیاج دارد. حوزه علمیه قم، به عنوان قلّه حوزه‌های علمیه، و به دنبال آن حوزه‌های دیگر علمیه، باید کاری کنند که دین خدا در بین مردم مورد رغبت و شوق قرار گیرد. دین را آن چنان که خدا خواسته است، باید به مردم ارائه دهند. این هم احتیاج به تحقیق، به نوآوری، به روشنفکری، به آگاهی از دنیا و به خالی بودن از هواها و هوسهای دنیایی دارد. اگر نه در همه؛ لاقلاً در بخش عظیمی و حداقل در کسانی که دست‌اندرکار و مسؤول هستند. لذا شما ببینید درباره مرجع تقلید، چه سختگیریهایی در اسلام هست: «صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً لهواه، مطیعاً لامر مولا.»

و دیدیم که یک مرجع تقلید با این خصوصیات - مرحوم آیه‌الله العظمی گلپایگانی رحمه‌الله علیه، برطبق شناخت و تشخیص من، حقاً و انصافاً همین خصوصیات را داشت - وقتی از دنیا رفت، جوش و خروش عظیمی در دل‌های مردم به وجود آمد.

این، نشان داد که احساسات و ایمان مردم ایران چیست. ضمناً، خنثی بودن و خنثی شدن تبلیغات و تلاشهای دشمنان را نشان داد. حوزه باید طوری باشد که از این قبیل، انسانهای شایسته، زیاد پرورش دهد. همه به سنین بالا نمیرسند. همه به مرجعیت نمیرسند. اما انسانهای خوب، در هر رتبه که باشند، وجودشان شایسته و مفید و مؤثر است؛ به شرطی که این دو با هم تلاش کنند، با هم انس داشته باشند و از تجربیات علمی هم استفاده کنند. اینها نکاتی است که در دیدارها و سخنرانیها، مکرراً گفته میشود.

### تکمیل زندگی مردم با حوزه و دانشگاه کامل

آنچه من میخواهم عرض کنم و این بیانات با توجه به آن انجام شد، این است که این دو باید ناظر به یک هدف باشند و آن، تکمیل زندگی مردم است. حوزه کامل؛ دانشگاه کامل. هر کدام به معنای کمال حقیقی خودشان؛ و هماهنگی این دو با هم. آن وقت ملت، ملت مستقل، و جامعه ایرانی، جامعه الگو دهنده خواهد شد. یعنی این انزجار شما نسبت به دشمنان دین - دشمنان مقتدر دین که امروز از قدرت دنیایی برخوردارند - تثبیت خواهد شد. نفی ملت ایران، یعنی آن کلمه نفیای که ملت ایران، از زبان خودش صادر میکند. آن «نه» ای که میگوید، یا اثباتی که از زبان جاری و صادر میکند، هر دو، در دنیا الگو خواهد شد. امروز، بشریت به این الگو نیازمند است.

## روحانیت و تحقق دانشگاه اسلامی

### تغییر شاکله دانشگاه به شاکله‌ی اسلامی

واقعیت این است که دانشگاه‌های ایران روزی متولد شدند که در فضای این کشور از دین خبری نبود. نه این که کسی متدین نبود؛ چرا؛ در مساجد و در محیطها و مدارس دینی و منازل علما، دین حاکم بود. لکن در آن بخش از کشور که برای آن و به منظور هدفدهی به آن نسل و آن مجموعه، دانشگاه تشکیل میشد، دین مطلقاً حاکمیت نداشت. در کل کشور هم که معلوم است؛ با دین مبارزه میشد. اگر چه بچه‌های خودِ ما - یعنی همین بچه مسلمانها - به همان دانشگاهها رفتند، و اگر چه بسیاری از اساتید و گردانندگان امور دانشگاهها، حتی در دوران گذشته هم مسلمان بودند؛ لکن هیچکدام از این دو عامل - یعنی وجود دانشجو و استاد مؤمن - نمیتوانست بر بافت و بنیان و شاکله‌ی دانشگاه، تأثیر بگذارد. شاکله‌ی دانشگاه، همانی است که بنیانگذاری کردند. اما امروز باید آن شاکله به شاکله‌ی اسلامی تغییر پیدا کند. این یک امر قطعی است.

ما یک وقت - چند سال پیش از این - در محیط دانشگاه عرض کردیم: «وقتی یک نفر آدم معمولی برای تحصیل به حوزه‌ی علمیه میرود، پس از چند سال ماندن در آنجا، هنگامی که خارج شد فردی پایبند و کاملاً وابسته به دین است؛ الا این که ما خَرَجْ به علّت و جهتی باشد. طبیعت امر ایجاب میکند عین همین حالت در دانشگاهها هم باید باشد. یعنی دانشگاه ما باید به گونه‌ای تجدید بنیان شود که اگر کسی وارد آن شد و نسبت به دین، تقیّد و اهتمام و معرفتی نداشت، همه‌ی آنها را پیدا کند و وقتی از دانشگاه خارج میشود، به طور کامل وابسته به دین باشد. فرقی هم نمیکند که آن فرد، پزشک باشد، روانشناس باشد، جامعه

شناس باشد و یا در رشته مهندسی و حسابداری تحصیلاتش را به پایان برده باشد. این شاکله‌ی صحیح دانشگاه در جامعه‌ی اسلامی است.

### روحانی موفق در دانشگاه

و اما، چگونه میتوان به این هدف دست یافت و به این مطلوب، جامعه‌ی تحقّق پوشاند؟ یکی از راه‌هایش، حضور شما، آقایان، در دانشگاه‌هاست. نه این‌که بخواهیم بگوییم صرفاً با حضور شما، چنین امری تحقّق پیدا خواهد کرد؛ نه! این، هدف ما و غایت مطلوب ماست که دانشگاه‌ها شاکله‌ی اسلامی پیدا کنند. برای رسیدن به این منظور، باید دولت، وزارت‌ها، دست‌اندرکاران، وسایل ارتباط عمومی کشور از قبیل صدا و سیما و مطبوعات، علما، حوزه و همه و همه، مدّتها کار کنند. همان‌طور که گفتیم، بخشی از تحقّق این هدف، ارتباط به حضور شما آقایان در دانشگاه‌ها دارد. البته، موضوع حضور شما آقایان در دانشگاه‌ها و این ترتیب جدید، داستانش مفصل است. ما امیدواریم این ترتیب جدید، فاقد نقایص ترتیب قبلی باشد و فقط از کمالات آن برخوردار گردد. ترتیب قبلی، البته نقایصی داشت؛ اما همه‌اش - پای تا سر - نقص نبود. این طور میتوان گفت که کمالات زیادی هم داشت. ما میخواهیم که این ترتیب جدید، آن کمالات را هر چه که بود، به‌تمامِ ها داشته باشد و آن نقایص را مطلقاً نداشته باشد. به این طرف میخواهیم برویم؛ و اگر بخواهیم این طور شود، باید آقایان در دانشگاه، جنبه‌ی روحانی داشته باشند. این، آنی است که من دائماً رویش تکیه میکنم. شما آقایان باید به عنوان روحانی - و نه مأمور و کارمند معمم - در دانشگاه‌ها حضور داشته باشید. بعضی خیال میکنند مسؤولانِ دفاترِ نمایندگی در دانشگاه‌ها، باید حتماً تشکیلات، دفتر و دستک و برو بیایی داشته باشند، یا هر مسؤول، برای خودش

یک رئیس دفتر، همراه با چند باب اتاق و چند خط تلفن و غیره و غیره داشته باشد. نه این که بنده مخالف با این امور باشم. بالاخره اینها ابزارهای کار است. گاهی لازم است، گاهی لازم نیست. گاهی کمش لازم است و گاهی بیشترش. حرف من این است که وقتی طلبه، برای پذیرش مسئولیتی وارد دانشگاه میشود، به حیث طلبه و به حیث آخوند و روحانی حضور پیدا کند. عرض ما این است. همچنان که روحانی وقتی به یک کارخانه یا مسجد و بازار میرود، به حیث روحانی میرود، در دانشگاه نیز همین طور برود. البته آخوند در بازار یک نوع کار دارد و یک نوع خاص از آخوند هم برای بازار لازم است. برای دانشگاه هم یک نوع آخوند با یک سلسله کارها احتیاج است.

من بر اثر ارتباط و معرفت و آشنایی که کم و بیش با محیطها و اشخاص دانشگاهی داشته‌ام، این طور میفهمم که اگر بخواهید موفق باشید، باید روحانی خوبی در دانشگاه باشید. اگر روحانی خوبی در دانشگاه شدید، آن وقت اختیاراتی که در اساسنامه‌ها مینویسند و به صورت بخشنامه ابلاغ میگردد و معمولاً از ده مورد، یک موردش هم عمل نمیشود، بدون نوشتن و ابلاغ، حاصل و عمل خواهد شد. یعنی یک روحانی موفق که دانشجو او را دوست دارد و محیط دانشگاه قدرش را میداند، وقتی در آن محیط، با فلان معاون آموزشی، فلان رئیس و یا فلان استاد فلان رشته که آدم نابابی است مواجه شود، اگر یک اشاره بکند دیگر آن فرد ناباب نمیتواند در آن جا زندگی کند. هیچ احتیاجی هم نیست که در صراط گزینش بگوییم از فلان کس سؤال کنید. مگر تا به حال که در راههای گزینشی سؤال کرده‌اند، تأثیر هم کرده است؟ چقدر تأثیر اساسی کرده است؟

### شرط کافی برای حضور روحانی در دانشگاه

من این را عرض میکنم. نقطه‌ی اصلی توجّه و همّت بنده در حضور شما آقایان این است که به آن توجّه کنید. یک پیشنهاد خوب، یک مسأله‌گوی خوب، یک مبین مفاهیم دینی خوب و یک رفیق خوب برای مراجعینتان در دانشگاه باشید. اگر این چند خصوصیت را داشته باشید، یک روحانی موفقید. سرّ وقت در نمازتان حاضر باشید. برای مراجعه‌ی آن دانشجو یا آن استاد که میخواهد پیش شما بیاید درد دل کند، حرفش را بزند یا مشورت بخواند، وقت کافی بگذارید. در جلسات و در برخوردها، مفاهیم اسلامی و قرآنی متعالی و اساسی را که روی آنها مطالعه و کار کرده‌اید، ارائه کنید و از حرفهای عوامانه، بیمطالعه و سرّ هم بندکنی بپرهیزید. اگر بخواهید برای مفاهیم متعالی و اساسی حدّی عرض کنم، میگویم حدّش هم کتابهای مرحوم مطهری است. به نظر بنده، هر طلبه‌ای که کتابهای مرحوم مطهری را بلد باشد، یک روحانی کافی برای دانشگاههاست. همین. کتابهای مطهری را از لحاظ معارفی کاملاً بلد باشد. البته باید با مسائل کشور هم آشنا باشد؛ چون فقط مسائل دینی نیست. البته اگر بیشتر و بهتر هم بلد بود که دیگر چه بهتر! نه این که بخواهیم بگوییم غایتش آن است. میخواهیم بگوییم: یک حدّ کافی است.

### ضرورت وجود روحانی عالم، آگاه و بی‌اعتنا به دنیا در دانشگاه

خلاصه این که، محیط دانشگاه باید روحانی را عالم و آگاه و بی‌اعتنا به دنیا بیابد. این سه عنصر، لازم است. عالم باشد؛ یعنی بداند که در رشته‌ی خودش اهل علم و دانش است و عوام نیست. چون همان‌طور که میدانید، عوام معمم هم داریم. ای بسا آدمهایی که عوام عوامند. از مسائل دینی هم بپرسید، چندان وارد نیستند.

ای بسا آدمی که عوام نیست و عالم است؛ اما آگاهی و هوشیاری و بینش  
ذکاوت‌آمیز ندارد. این هم به درد نمیخورد. و سومی همان بیاعتنایی به زخارف  
دنیاست. البته نمیگوییم گرسنگی بکشد، یا از همین حداقل رایج معمول اجتناب  
کند؛ نه. حرص به دنیا از او فهمیده نشود. رغبت به دنیا، از او دیده و ملاحظه  
نشود.

### نفوذ علمی و دینی، وظیفه روحانیت در دانشگاه

مطلبی که قبلاً بنده را نسبت به قضیه‌ی حضور آقایان و علما در دانشگاهها نگران میکرد، این بود که خوف داشتیم مبدا حضور ناقص و احیاناً در مواردی حضور معیوب ما در دانشگاهها، اثر معکوس بخشد. بحمدالله با اقداماتی که شروع شده و بعضاً تحقق پیدا کرده، امید است دیگر جای آن نگرانی نباشد. این نگرانی بنده در گذشته بود. البته مطلب این نبود که توقع داشته باشیم روحانی، دانشجویان را به دین و به روحانیت، معتقد و علاقه‌مند کند؛ نه. می‌توسیدیم طوری شود که اثر معکوس دهد. اثر معکوس که می‌گوییم، یعنی درگیریها و ارائه‌ی ناقص چیزی که ایمان دانشجو را نتواند به خود جلب کند، موجب شود که دانشجویان همان عقیده‌ای هم که قبلاً به روحانیت پیدا کرده بودند و به تبع آن، عقیده به دین را از دست بدهند. این نگرانی بنده بوده است. حال ممکن است بعضی از آقایان این نگرانی را چندان موّجه ندانند و بگویند: خوب؛ روحانی می‌رود آن‌جا؛ اگر نتوانست کاری کند، نتوانسته است دیگر. زیر صفر که نخواهد شد!

### احتیاط علمی و اخلاقی، در برخورد با دانشجو

به‌هرحال، من به خاطر طول مدّت رابطه با قشر دانشجو و محیط دانشگاهها - چه در دوران گذشته و چه بعد از انقلاب - نگران بودم و آن‌طور تصوّر می‌کردم. امروز هم اگر بخواهیم وجود بابرکت آقایان در دانشگاهها، ان‌شاءالله از همه جهت مبارک و برکاتش مسلم و محقق و ماندگار و مستمر باشد، راهش این است که هم در برخورد علمی و هم در برخورد اخلاقی با دانشجویان، نهایت احتیاط رعایت شود. اگر در محیط دانشجویی موضوعی مطرح میشود که اطلاع چندان از آن نداریم، هیچ مانعی ندارد بگوییم: این مسأله درست برایمان روشن نیست؛ باید به



مطالعه بپردازیم تا مسأله را روشن کنیم. اتخاذ این رویه، ایمان دانشجو را نسبت به ما زیاد خواهد کرد. فرض بفرمایید حادثه‌ای در دانشگاه پیش می‌آید که چند نفر دانشجو نسبت به آن حساسیت دارند. آنها دوروبر ما می‌آیند تا مطالبی را عنوان و القا کنند. اگر واقعاً به نظر ما - بیننا و بین الله - حکم شرعی و خدایسند بودن قضیه صاف نشد، آن را صریح و روشن بگوییم. گاهی اتفاق می‌افتد که دانشجویان می‌گویند: آقا، ببینید! فلان انتصاب انجام گرفت، فلان کار بد انجام شد؛ شما موضعی بگیرید، حرفی بزنید، کاری نکنید. از این حرفها به انسان می‌گویند و فشار هم می‌آورند. ما در چنین مواقعی باید درست نگاه کنیم. اگر احساس کردیم قضیه به آن اهمیت یا بدی نیست که آنها می‌گویند و لازم نیست در مقابلش موضعی اتخاذ کنیم و یا راهش این نیست؛ غرض، برای ما روشن نشد که تکلیف شرعی و الهی ماست که موضع مطلوب آنها را اتخاذ کنیم؛ صریح و پوست کنده بگوییم: آقا! احساس تکلیف نمیکنم که باید اقدامی از طرف من صورت گیرد. با چنین حرف صریحی، ممکن است چند نفر از ما گله‌مند شوند و برنجند؛ اما ایمانی در دل آنها به وجود خواهد آمد که با خود خواهند گفت این روحانی بر طبق عقیده‌ی دینی و تکلیفش عمل میکند. این، قیمت دارد.

### عامل نفوذ روحانی در دانشگاه

حاصل مطلب این است که پایه و بنای دانشگاههای ما بر بیدینی بوده است. خشت دانشگاه کشور در زمان رضاخان نه فقط بر اساس بیدینی، بلکه براساس مخالفت و مبارزه‌ی با دین نهاده شده است. کسانی هم که اولین فعالین، اساتید و مدیران این دانشگاهها محسوب میشوند، عناصر ضدّ دین بودند. کسانی بودند که به دین هیچ اعتقادی نداشتند و فکر میکردند موضوعات دینی خرافات است.

اصلاً پایه‌ی دانشگاه کشور ما این‌طور گذاشته شده است؛ درست مثل پایه‌ی روشنفکری کشور ما که بر ضدیت با دین گذاشته شد. کسانی که از اول - از دوران قاجاریه - روشنفکری ایران را بنیانگذاری کردند - میرزا ملکم و امثال او - اساساً آدمهای ضدّ دین بودند. نمی‌گوییم از کسی پول می‌گرفتند که با دین مبارزه کنند. ممکن است بعضیشان این‌طور بودند، لکن حکم کلی نمی‌کنم که همه پول گرفته بودند تا با دین مبارزه کنند. تحصیلکرده‌های اروپا بودند؛ تحصیلکرده‌های روسیه‌ی تزاری آن روزگار هم بودند. اصلاً آنها برای دین اعتقادی قائل نبودند. می‌گفتند این حرفها چیست؟ آخوندی! آخوندها کیاند؟ چیاندا؟ جز یک عده مزاحم، جز یک عده اذیت کن، جز یک عده بیسواد! عقیده‌شان این بود. این دانشگاه پایه‌اش این‌طور گذاشته شد. توجه می‌کنید؟

تکان انقلاب؛ آن حرکت عظیمی که انقلاب در همه جا به‌وجود آورد، بسیاری از این تصوّرات را دور ریخت. البته قبل از انقلاب هم یک عده اساتید متدین و مؤمن و خوب، در این دانشگاه - به خاطر این که در اقلیت بودند - بروز پیدا کردند. این معنا یادتان باشد؛ این نکته‌ی مهمی است: علت این که قبل از انقلاب - مثلاً بیست سال قبل از انقلاب - چند استاد متدین در دانشگاه پیدا شدند و بروز و ظهور یافتند - یعنی تبرز پیدا کردند - این بود که در اقلیت بودند. چون محیط، محیط بیدینی بود، چند نفر همدیگر را پیدا کردند، با هم اجتماع نمودند و اجتماعشان مایه‌ی تبرزشان شد. والا این‌طور نبود که واقعاً یک‌یک اینها آدمهای برجسته، مبارز و این چنانی باشند. بعد هم که انقلاب آمد، حرکت عظیمی داد و یک فضای دینی را در محیط دانشگاه به‌وجود آورد؛ آن هم یک فضای دینی غیرعمیق و غیرماندگار، آن امر بیدینی در استخوان‌بندیش بود. یعنی فضای

دینی، درست به جسمش فرونرفته و نفوذ نکرده بود. از این روست که شما امروز، پانزده سال پس از پیروزی انقلاب، به دانشگاه که میروید، آنجا را محیط دین نمیبینید. پانزده سال که زمان زیادی نیست. آری؛ بیدینی، عرفِ حاکم نیست. مثل گذشته نیست که بیدینی عرف حاکم بود و اگر کسی میخواست بیدین نباشد، باید به گونه‌ای خودش را نجات میداد. پسری ریش داشته باشد؛ دختری حجاب داشته باشد؛ کسی نماز بخواند؛ سر کلاس با یک منکر مقابله شود و ... اینها یک مجاهدت لازم داشت. امروز آنطور نیست. با این همه، حاکمیت دین هم - آن گونه که توقع داریم - در دانشگاه وجود ندارد. آقایان به این نکته هم توجه کنید: در طول این سالیان متمادی، هم دولتِ ما دولتِ دینی بوده، هم وزرای ما غالباً وزرای متدین بوده‌اند و هم آقایان روحانیون در دانشگاه حضور داشته‌اند. در عین حال، آن عرف دینی، آن فرهنگ دینی و آن گرایش دینی، به اعماق نرفته است. پس عیبی در کار است. مگر میشود این را منکر شد؟ اشکالی در کار است. البته بسیار راحت است که ما اشکال را فوراً برگردانیم به این که بودجه نمیدهند و چه نمیکنند! نه؛ به نظر من درست نیست که ما همه‌ی اشکالات را برگردانیم به این که بودجه نبود، حمایت نبود، پشتیبانی نبود و چه نبود. جماعت آخوند با وجود مخالفتِ زمینه‌هاست که مثل یک گل آتش می‌رود و جایی - دوروبر خودش را - به رنگ خودش درمی‌آورد. در بازار، در محیط‌های صنعتی، در محیط‌های اداری، در محیط خارج کشور و در محیط اختناقِ ضدانقلاب که یک آخوند در مرکز غیردینی نفوذ میکرد، مگر حمایت و پول و میز و تلفن و نوکر و مستخدم در کارش بود؟ آخوند با معنویتش نفوذ میکند. آن معنویت باید امروز در ما که با دانشگاهها سروکار داریم، بروز داشته باشد.

## دو راه نفوذ روحانی در دانشگاه:

### الف) علمی

دو جنبه را باید در نظر بگیرید. یکی جنبه‌ی علمی است. باید نفوذ علمی کنید و دانشجو اعتقاد پیدا کند که آقا عالم است. راهش هم این است که هر چه را نمیدانیم - یعنی مجهول را - به صورت معلوم بنافیم. این، کار را خراب میکند. اگر هر جای دیگر هم خراب نکنند، در محیط دانشگاه خراب میکند. این تجربه‌ی بنده است. شما این را به عنوان حرف آدمی بشنوید که در مسائل دانشگاه، اندکی تجربه دارد. در محیط دانشگاه، اگر چیزی را ندانستید، بگویید: متأسفانه نمیدانم؛ باید نگاه کنم. نگاه میکنم، می‌آیم می‌گوییم. بعد هم بروید نگاه کنید و بیایید خوش راه، بهترینش را ارائه دهید. این، راه نفوذ علمی است.

### ب) دینی

دومین جنبه هم، نفوذ دینی است. یعنی عملاً باید معلوم کنید؛ به زبان نمیشود. این مورد هم از مواردی است که اثبات آن به زبان امکان ندارد. هر چه بیشتر به زبان اصرار کنید، مثل کسی است که میخواهد حرف خودش را با قسم خوردن ثابت کند. هر چه بیشتر قسم بخورد، اعتماد طرف کمتر میشود. هیچ‌وقت به زبان نگوید: آقا ما برای خدا کار میکنیم؛ آقا ما فلان. نه؛ این حرفها را کنار بگذارید. عملاً نشان دهید که نیت، خالص و خدایی است. چگونه میتوان این کار را کرد؟ هر جا بینکم و بین‌الله دیدید و تشخیص دادید که صددرصد، مسأله خدایی نیست؛ بدون خجالت، بدون ملاحظه، بدون رودربایستی و بدون تأثر از فشار طلبها و خواستها و توقعات زیادی، بگویید که در این مورد نمیتوانم نظر بدهم؛ نمیتوانم بگویم. اگر گفتند: آقا این کار را بکنید؛ آقا فلان. بگویید نمیتوانم. نگوید: خطر

دارد؛ این‌جا چه میشود. آن‌جا که به این نتیجه میرسید باید اقدام کنید، بگویید: من باید بگویم. بروید سراغ آن تکلیف. شما روحانی هستید، اهل علم هستید، بدیهی است در موضوعی که برای یک عامی ممکن است اشتباه پیش بیاید، برای اهل علم پیش نمی‌آید؛ یعنی غالباً پیش نمی‌آید. موضوع را با دقت و با توجه و درست بشناسید و براساس آن عمل فرمایید.

### رعایت پرهیز از تشریفات برای روحانی عازم به دانشگاه

اگر این دو جنبه رعایت شود، دانشگاه در دست شما خواهد بود. البته یکی از شرایطش هم این است که کارتان تشریفات چندانی نداشته باشد. تشریفات شخصی که معلوم است ندارید. منظور این است که آن تشریفات اداری را هم نداشته باشید و کارتان چندان شکل اداری پیدا نکند. عنوان، این باشد: «روحانی اعزامی به دانشگاه». از همان عنوان، معلوم شود که این، کسی است که هجرت کرده و به دانشگاه اعزام شده است. بعد هم، در مقام تشریفات اگر مطرح شود که اول اسم رئیس دانشگاه را بیاوریم یا اسم این آقا را؛ در فلان جا که دعوت میکنیم، سندلی ایشان را کجا بگذاریم و سندلی او را کجا؛ اگر این حرفها پیش آمد، شما به سطح مأمور آن چنانی تنزل خواهید کرد. بالاخره یک مأمور، گاهی خوب عمل میکند، گاهی از او راضیاند و گاهی راضی نیستند! در این صورت، دیگر مسأله از جنبه‌ی روحانیت خارج میشود. این، جنبه‌ای است که ضرر دارد. باید جنبه‌ی روحانیت قوی با همان دو خصوصیتی که عرض کردیم وجود داشته باشد. ما هم وظیفه‌مان است به شما دعا کنیم و دعا هم میکنیم.

## چیستی وحدت حوزه و دانشگاه

### یادگیری روشهای خوب حوزه و دانشگاه از یکدیگر

یکی از جلسات بسیار شیرین و دلنشین برای بنده در همه‌ی سال، این جلسه‌ی متشکل از جوانان حوزه و دانشگاه و عزیزان دانشجو و طلبه است. این ترکیب، ترکیبی است که اگر به درستی زوایای معنای رمزی آن شناخته شود، هم برای کشور و آینده بسیار بابرکت است و هم برای دشمن و نیروهای مهاجم مزاحم کینه‌ورز خارجی و ایادی داخلی آنها بسیار تلخ و گزنده و شکننده است. این ترکیب، یک معنای رمزی و سمبلیک دارد. این که از جانب ما و پیش از همه از سوی امام بزرگوار رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، آن همه بر وحدت حوزه و دانشگاه و وحدت فیضیه و دانشگاه - با تعبیرات مختلف - تکیه شد، به‌خاطر همان معنای رمزی عمیق و آثار و برکات آن است. البته در زمینه‌ی این وحدت، بسیار حرف زده شده و انصافاً کار هم شده است. گاهی هم انسان، در باب وحدت حوزه و دانشگاه، بعضی تعبیرها و تفسیرهای غیردقیق از گوشه و کنار میشوند که اصلاً مورد نظر نیست. فرض بفرمایید وقتی ما از وحدت حوزه و دانشگاه می‌گوییم، معنایش این باشد که همه‌ی دانشکده‌های ما - دانشکده‌های گوناگون علمی - در حوزه تشکیل شود! نه؛ مقصود این نیست. دانشکده در جای خودش تشکیل شود، حوزه هم در مرکز جغرافیایی و خارجی خودش. معنای وحدت این نیست که این آن‌جا برود و آن این‌جا بیاید و همه با هم در یک فضا و زیر یک سقف زندگی کنند. این، برداشت ساده‌ای از یک قضیه‌ی پیچیده و مهم است. یا فرضاً نباید کسانی خیال کنند که وقتی ما از وحدت حوزه و دانشگاه صحبت می‌کنیم، یعنی روشهای حوزه صددرصد به دانشگاه بیاید؛ نه. البته بعضی از روشهای حوزه،

روشهای بسیار خوبی است و باید دانشگاهها آنها را یاد بگیرند. همان طور که ما در حوزه، بعضی روشهای تحقیق را از دانشگاه یاد میگیریم.

علی ایّ حال اگر در هر محیط درسی بعضی از روشهای حوزه را بیاموزند، خوب است. ضمناً این حرف به معنای آن نیست که هر روش درسی حوزه خوب است. ما به بعضی از روشهای درسی در حوزه ایراد میگیریم؛ همان طور که خودِ حوزه‌ایها هم همیشه ایراد میگیرند. منظور این نیست که هر چه حوزه دارد، یکسره در دانشگاه بیاورند. البته هر روش خوبی در حوزه است، در دانشگاه آن را یاد بگیرند و هر روش خوبی هم که در دانشگاه است، در حوزه آن را بیاموزند

### **گزینش در استفاده از محصول فکر، عقل و تجربه‌ی بیگانگان**

روشهای سنتی و روشهای وارداتی خوب، همدیگر را کامل کنند؛ چون ما با هر وارداتی که بد نیستیم. ما در استفاده از محصول فکر و عقل و تجربه‌ی بیگانگان، معتقد به گزینشیم؛ یعنی هر چه را که لازم داشتیم و برای ما خوب بود، گزینش میکنیم و برمیداریم. ما با چه مخالفیم؟ با این مخالفیم که خارجها هر روشی را که خودشان میخواهند به ملت ما تزریق کنند؛ یعنی آنها گزینش کنند و به ما بدهند. ما با این مخالفیم.

### **استفاده حوزه و دانشگاه از روشهای سنتی و مدرن**

من یک روز در باب مسأله‌ی تهاجم فرهنگی صحبت خواهم کرد. امروز نمیخواهم در آن باب صحبت کنم. اما متأسفانه مبینم بعضی افراد در قضیه‌ی تهاجم فرهنگی هم بی‌انصافی میکنند. قضیه‌ی به این مهمی را اصلاً به کلی منکر میشوند و یا تفسیرها و تعبیرهایی میکنند که مورد نظر ما نیست. آن تفسیرها و تعبیرها برای هوچیگری خوب است. حال بماند که می‌آیند در رادیو و

تلویزیون هم میگویند! من یک روز ان شاء الله درباره‌ی آن هم صحبت خواهم کرد و مجدداً خواهم گفت که قضیه‌ی تهاجم فرهنگی، جدّیتر از این حرفهاست. قضیه‌ی تهاجم فرهنگی مهمتر از این حرفهاست که بخواهیم به این یک ذره، دو ذره‌ها اکتفا کنیم، یا بخواهیم به خاطر حرف این و آن، از آن منصرف شویم. بنده به مناسبت‌هایی عرض کرده‌ام که انسان عاقل و آگاه و باراده، کسی است که از مجموعه‌ی آنچه در اختیار اوست - از غذاها و موادی که برای بدنش لازم است - چیزهایی را میگزیند و داخل قالب بدن خود میکند که با بدن او مناسب و برای او لازم است و ضرری ندارد. برخلاف انسان بیهوش که گوشه‌ای افتاده و خودش گزینش نمیکند. اگر طبیب مهربانی بالای سر فرد بیهوش باشد، مایعات و داروهای خوب را با سرم و آمپول و وسایلی از این قبیل، داخل بدن او میکند. اگر یک دشمن بالای سر آن فرد باشد، داروهای مُضر در این سرم یا آمپول میریزد و به بدن وی میرساند. غریبها، در تزریق فرهنگ خود به کشورهای جهان سوم، به این شیوه‌ی دوم عمل کرده‌اند. ما می‌خواهیم مثل نوع اول عمل کنیم. ما می‌گوییم غرب از شرق بسیار استفاده کرده؛ همان‌طور که شرق هم از غرب بسیار استفاده کرده است. همه‌ی ملت‌ها از هم بسیار استفاده میکنند. ما هم امروز می‌خواهیم هر چه را لازم داریم و برایمان مفید است، خودمان از تمدن و فرهنگ غربی انتخاب کنیم و برای خودمان برداریم. شما غریبها چرا برخلاف میل ما، چیزهایی را که برایمان لازم است، نمیدهید؟! بهترین پیشرفتهای علمی ممنوع است؛ فناوری پیشرفته ممنوع است؛ علوم دقیق ممنوع است؛ نسخه‌های کمیاب ممنوع است. اما، بی‌حجابی آزاد است؛ مشروبات الکلی آزاد است؛ فیلمهای آموزش



بدترین روشهای جنسی، آزاد و فراوان و زورکی است و اگر دم مرزها بند و بستی باشد - مثل این‌جا - باید قاچاقی وارد کشور کنند! حرف ما این است. پس ما میگوییم، حوزه و دانشگاه از روشهای خارجی هم که برایشان لازم است، استفاده کنند؛ از روشهای سنتی مفید خودمان هم استفاده کنند. بنابراین در باب تعامل حوزه و دانشگاه، قضیه در این حدی است که عرض شد.

### نتایج جدائی حوزه و دانشگاه

لکن عمق قضیه‌ی وحدت حوزه و دانشگاه، بالاتر از این است. اصلاً، مسأله، مسأله‌ی دیگری است. مسأله این است که دو جریان علمی و تحصیلی در کشور ما وجود دارد. یکی از آن دو، به علومی مرتبط است که به جنبه‌های ارزشی جامعه میپردازند. این جریان، حوزه است که به دین، به اخلاق، به معارف و به فلسفه‌ی الهی میپردازد. اگر چه کار حوزه‌ها، علمی است و در حوزه‌ها دقت‌های علمی، بسیار بالا و بسیار عمیق است؛ اما این کار علمی در خدمت جنبه‌های ارزشی جامعه و در خدمت دین و اخلاق است. کار علمی جریان دیگر - دانشگاه - در خدمت نیازهای جامعه است. یک جامعه که نمیتواند بدون علم و صنعت و بدون پیشرفتهای و تازه‌های کشف شده در میدان معرفت علمی، زندگی کند. بشر به علم و عالم همان قدر نیاز دارد که به ضروریات درجه یک زندگیش محتاج است. علوم مختلف - چه علوم محض و چه علوم کاربردی در زندگی؛ مثل پزشکی، مسائل فنی، بقیه‌ی رشته‌های گوناگون علوم و حتی زمینه‌های هنر و ادبیات - همه، وسائل و ابزارهای زندگی انسانند.

زندگی یک جامعه‌ی بدون علم، زندگی تلخ و سست و همراه با بدبختی و ناکامی است. جریان دوم هم برای تأمین نیازهای ضروری زندگی کار میکند. این دو

جریان علمی - دانشگاه و حوزه - بسیار لازمند. هر کدام اگر تنها خودشان باشند، یک ستون از دو ستون اصلی پیکر جامعه، خراب و ویران است. اگر فرض کنیم حوزه باشد و دانشگاه نباشد، نتیجه چیست؟ نتیجه، گرفتاری و عقب‌ماندگی ملت و کشور ایران و نهایتاً تسلط دشمن بر این کشور به بهانه‌ی علم است. نتیجه این است؛ زیرا وقتی کشوری فاقد دانش، صنعت، ابزارهای فنی و روشهای مدرن زندگی بود، کشور دیگری که از این روشها برخوردار است، می‌آید و آنها را به این کشور می‌فروشد. اما به چه قیمتی؟ به هر قیمتی خودش خواست؛ به قیمت تمام ثروت مادی کشور خریدار. می‌گویید شما منابع زیرزمینی‌تان را به من بدهید تا من هم به شما محصولات صنعتیام را بدهم. این هم، تا حدودی چاره ندارد. همین کاری است که در زمان رژیم پهلوی انجام گرفت. در زمان پهلوی چه شد؟ در مقابل چه چیزی، محصولات صنعتی غرب را داخل این کشور کردند؟ در مقابل نفت. با نفت، سرمایه‌گذاری علمی نکردند که مقداری پول خرج کنند و لاقلاً اگر امروز محتاج بیگانگان هستند، فردا دیگر محتاج نباشند. این کار را نکردند. ایران، بی‌حساب و کتاب پول خود را به حساب غرب ریخت، تا غرب محصولاتش را - آن هم باز با گزینش و دلال‌بازیهای خود - در بازارهای ایران بریزد. لذا جامعه‌ی ایران به جامعه‌ای وابسته و بدون علم تبدیل شد که در آن برای یک عالم و دانشمند و محقق هم، میدان کار پیدا نمیشد. این وضع جامعه‌ای است که علم ندارد؛ ولو فرض کنیم حوزه‌ی علمی داشته باشد. حال بماند که در آن رژیم، هم حوزه‌ها را خراب کردند و هم دانشگاهها را.

اما اگر فرض کنیم جامعه‌ای حوزه دارد، معنویت و اخلاق دارد، اما علم ندارد؛ همین بی‌علمی، آن را به قربانگاه خواهد کشاند. زیرا دشمن می‌آید و محصول

علمی ای را که آن جامعه لازم دارد، حتی به قیمت معنویاتش به آن تحمیل میکند و میفروشد. بالاخره مدتی - یک روز و دو روز تاریخی - این جامعه صبر خواهد کرد و محصولات علمی را وارد کشور خودش نخواهد کرد؛ اما آخرش ناچار است وارد کند. این حالت، وقتی است که پایه، خراب و ویران باشد. حال اگر کشور و جامعه‌ای دانشگاه خوبی داشته باشد، اما حوزه علمیه‌ی خوبی نداشته باشد، وضعیت چگونه است؟ این، از آن هم بدتر است! زیرا در این صورت، علم در کشور پیش خواهد رفت؛ اما در جهت غیرهدفها و ارزشهای انسانی. علمی خواهد بود در خدمت ظلم؛ علمی در خدمت استکبار؛ علمی در خدمت تبعیض؛ علمی در خدمت بی‌عفتی و حتی علمی در خدمت خیانت به آرمانهای ملی. این‌گونه خواهد شد. عزیزان من! این هم، باز همان حالتی است که متأسفانه در دوران سلطنت در این کشور پیش آمد. دانشگاه بنیانگذاری کردند، اما دانشگاهی که بنایش را بر جدایی از دین و حوزه گذاشته بودند. حوزه‌ی علمیه بود، جدا؛ دانشگاه هم بود، جدا. لذا نتایج بسیار بدی بر این مترتب شد که به آن هم میرسیم.

### **سیاستهای رژیم منحوس پهلوی برای جدایی حوزه و دانشگاه**

پس ملاحظه کردید که حوزه‌ی تنها - بدون دانشگاه - کفاف نیازهای امروز ملت و کشور ایران را نمیدهد. دانشگاه تنها - بدون حوزه - هم کفاف نمیدهد. حال اگر از یک طرف دانشگاهی بر مبنای ضدیت با دین و ارزشهای اسلامی بنیانگذاری شده بود - یعنی بر اساس ضدیت با ارزشهایی که حوزه‌های علمیه می‌خواهند شکل علمی آن را تأمین کنند - و از طرف دیگر حوزه‌ی علمیه‌ای بر اساس ضدیت با تازه‌های علمی بنا شد و دو جریان که باید کمک و مکمل یکدیگر و دو پایه برای نظام و دو بال برای پرواز به سطوح عالی بشری و انسانی

باشند؛ بنای کار کردن بر ضدّ هم را گذاشتند، تکلیف چه خواهد بود و نتیجه چه خواهد شد؟ در این صورت، بدترین نتایج حاصل میشود. زیرا دو نیرو به جای سازندگی، در جهت تخریب یکدیگر به کار خواهند رفت و این بسیار خطرناک است. این، آن کاری بود که در سالهای میانی رژیم منحوس پهلوی، نقشه کشیده بودند تا انجامش دهند. اول خواستند حوزه را تعطیل کنند؛ دیدند نمیشود. این فکر مال سالهای اول بود. یعنی آن اوایل، رضاخان پهلوی به قم هجوم آورد و حوزه را تعطیل کرد. در همان سالهایی که امام بزرگوار ما مثل طلبان جوان این جلسه، در قم جوانی طلبه بودند، وضع حوزه طوری بوده است که خود امام به ما میفرمودند ما روزها جرأت نمیکردیم در کوچه و خیابانهای قم ظاهر شویم. پلیس رضاخان اجازه نمیداد طلبه‌ی عمامه به سر در خیابانهای قم پیدایش شود. میگرفتند، اذیت میکردند، به زندان میافکندند، لباسها را میکندند، توهین میکردند، عمامه را پاره پاره میکردند؛ بعد هم طلبه را به گوشه‌ای میفرستادند که یا زندان بود یا تبعید و یا چیز دیگری شبیه آن. لذا طلبه‌ها در چنان شرایطی درس خواندند. ایشان میگفتند ما روزها به باغهای اطراف قم میرفتیم و درس و مباحثه را زیر درختها و در کوچه باغها، به دور از چشم پلیس رضاخان انجام میدادیم. شب هم که هوا تاریک میشد، آهسته میآمدیم در یک گوشه؛ در اتاق مدرسه‌ای، جایی، بیتوته میکردیم. اول این‌گونه شروع کردند. چرا؟ چون میخواستند دانشگاه باشد و حوزه نباشد. رضاخان، آن شکل را انتخاب کرده بود. بعد دیدند نمیشود. دیدند امکان ندارد. حوزه در این کشور ریشه‌ای عمیق دارد. دیدند هر چه جلو طلبان را میگیرند، علما و روحانیون در گوشه و کنار رشد میکنند. قادر به از بین بردن این نهال علمی نیستند؛ چون با دین و ایمان و اعتقادات مردم سروکار دارد. از این

رو آمدند و در سالهای میانی سلطنت پهلوی، نقشه‌ی دوم را پیاده کردند. البته آن طاغوت رفت، طاغوت دیگری آمد. اما پشت پرده، دستها و سیاستهای دیگری بود که این کارها را دنبال میکرد. اینها - آن پدر و پسر - دو عامل اجرایی بیش نبودند. سیاست دوم این بود که حوزه باشد، منتها حوزه‌ای که مطلقاً رابطه‌ای با دانشگاه برقرار نکند و براساس بدبینی به دانشگاه و هر دانش و فناوری جدید پیش برود. این از یک طرف. از طرف دیگر هم، تا آن جا که میتواند با تبلیغات و روشهای گوناگون، دانشگاه را ضدّ حوزه، ضدّ دین و ضدّ روحانیت بار بیاورند. واقعاً از لحاظ تبلیغاتی، روحانیت و علم دین را در محیطهای دانشجویی و محیط علمی جدید، بمباران کردند! روحانیون را به عنوان یک عدّه انسانهای مزاحم، مضر، بیسواد و دنبال موقوفه و از این چیزهای عجیب و غریب معرفی کردند. چرا؟ برای این که جوان دانشجوی پاک و مؤمن و باصفا و بااخلاص، اصلاً رغبت نکند که سراغ یک روحانی برود. در محیطهای دانشگاهی هم سرگرمیهای گوناگونی درست کردند که اصلاً قید همه چیز را بزند. این نقشه‌ی آنها بود. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که در یک دوره‌ی نسبتاً طولانی، در دانشگاه ما اشخاصی تربیت شدند که کشور و ملت ایران، از علم آنها هیچ استفاده‌ای نکردند. نشانه‌ی استفاده نکردن از آنها را هم عرض میکنم.

### نتایج پشت کردن حوزه و دانشگاه به یکدیگر

امروز دهها سال - شصت، هفتاد سال - از آغاز به وجود آمدن بساط دانش جدید در این کشور میگذرد. غیر از چند سال پس از پیروزی انقلاب که یک حرکت حقیقی در راه تکیه به تحقیقات ایرانی انجام گرفته است، در گذشته، حقیقتاً کار قابل توجهی انجام نگرفته است. کدام اختراع مهم، کدام کشف بزرگ، کدام قطع

وابستگی به بیگانه از سوی دانشگاه دوران رضاخان و پسر رضاخان انجام گرفت؟ در آن دوران، دانشگاه روزه‌روز کشور را به خارج وابسته‌تر میکرد. البته تقصیر جوانان دانشجو هم نبود. من به عنوان آدمی که از نزدیک قضایای آن روز را در مقابل چشم داشته‌ام، شهادت میدهم. جوانان دانشجوی آن روز ما، خودشان هیچ تقصیری نداشتند. محیطی درست کرده بودند که در آن کار علمی اصیل، امکان نداشت. در این اواخر، چنان فرهنگ غربی و غریبه‌ها - بخصوص امریکا - را در چشم جوان، بزرگ و موضع و موقع آن را دست نیافتنی کرده بودند که جوان مسلمان دانشجوی ما به هر جا هم میرسید، اصلاً فکر نمیکرد که ممکن است این فاصله‌ی ژرف علمی را کسی طی کند و به آن‌جاها برسد! اصلاً فکرش را نمیکرد. لذا تلاشی هم انجام نمیگرفت. نهایت پرواز علمی یک درس خوانده و تحصیلکرده، این بود که بتواند از آنچه غریبه‌ها تولید کرده و ساخته‌اند، استفاده کند؛ همین. آنها چیزی بسازند و این بتواند از آن استفاده کند.

من مکرراً گفته‌ام که حتی اجازه‌ی تعمیر بعضی از ماشینها و دستگاههای جدید ساخت خارج را که به ایران آورده میشد، به مهندسين و تکنسینها و کارکنان ایرانی نمیدادند. میگفتند شما حق ندارید به این وسایل دست بزنید. هوایمای مدرن را به ارتش ایران میفروختند؛ شرطش این بود که همافر و افسر فنی ایرانی، به این دستگاه نزدیک نشود! هر وقت خراب شد، آن مجموعه قطعاتی را که مثلاً پانصد قطعه ابزار در آن است، جدا کنند و به خارج بفرستند؛ یعنی تمام مجموعه را سوار طیاره کنند و ببرند آن‌جا تعمیر کنند و برگردانند! اجازه نمیدادند که در این‌جا به آن مجموعه دست بزنند. حتی در ادبیات، کاری کردند که ادیب ایرانی برای ادبیات فارسی هم چشمش را میدوخت که فلان خارجی چه گفته است! ای

آقا؛ این که دیگر یک مسأله‌ی وارداتی نیست. اَقلاً در این قضیه به خودتان تکیه کنید. نمیکردند. امروز هم یک عده دلشان میخواهد همان طور عمل کنند. گاهی میگوییم: آقا! حقوق اسلامی ما غنیتز از حقوق غربی است. کدام حقوقدان غربی میتواند در زمینه‌هایی که شیخ انصاری - که این روزها بحث درباره‌ی او زیاد است - تألیفی در آن زمینه‌ها دارد و صاحب تحقیقاتی است، به غبار حرکت سریع این مرد و به گرد پای او برسد؟ ما دانشمندان بزرگی در زمینه‌ی حقوق اسلامی داریم. چطور باز هم باید در مسأله‌ی حقوق به حقوق غربی مراجعه کنیم، ببینیم آنها در زمینه‌ی مرافعات و حقوق مدنی و حقوق جزا چه تحقیقاتی کرده‌اند؛ برویم از آنها یاد بگیریم؟ حتی امروز هم بعضی میخواهند این حقایق را نادیده بگیرند. این جزو آثار شوم همان قضایای آن روزهاست. این گونه درست کردند: دانشگاهی پشت به حوزه و حوزه‌ای پشت به دانشگاه. دانشگاهی جدا از ارزشهایی که حوزه برای آن کار میکند و حوزه‌ای بیخبر از تحقیقات علمایی که دانشگاه انجام میدهد. وحدت حوزه و دانشگاه یعنی رو آوردن این دو به یکدیگر. یعنی دانشگاه، علم و دانش و تحصیل علم را در جهت ارزشهای اسلامی و اخلاقیای قرار دهد که در حوزه‌ها روی آن ارزشها با شیوه‌های صددرصد علمی و به طور کامل، کار و تحقیق و تدریس میشود. علم در جهت دین؛ علم در جهت اخلاق؛ علم برای انسان؛ علم وسیله‌ای برای بینبازی از بیگانگان؛ علم برای تأمین استقلال ملی ما؛ علم برای عزت امت اسلامی؛ علم برای این که دیگر امریکا یا اروپا نتوانند به وسیله‌ی ابزار علم، ملت‌ها را بیچاره و زیر پا لگد مال کنند؛ علم به عنوان یک سپر، یک مدافع و یک وسیله‌ی پرواز. اینها همه در صورتی خواهد شد که دانشگاه از

حوزه بیاموزد و آن روشها و ارزشهایی که در حوزه هست - ارزشهای دینی و اخلاقی - در محیط دانشگاه نفوذ کند.

### ارتباط مستمر و منظم روحانیون با دانشگاه

البته حوزه‌ی علمیّه هم برای این که پیشرفت کند و از جمود خارج شود، باید روشهای علمیای را به دست آورد که در دانشگاه معمول است. امروز بحمدالله حوزه در این جهت پیشرفتهای زیادی کرده است. این، آن وحدت مورد نظر امام است. این، آن خصوصیتی است که میتواند همه‌ی کشور - هم حوزه و هم دانشگاه - را به کمال مطلوب برساند. یکی از راههای خوب هم، حضور آقایان روحانیون در دانشگاههاست. بسیار کار خوبی است. حضور عالمانه، به صورت تدریس و به صورت ارشاد و راهنمایی و یا احیاناً تبادل دانشجو بین حوزه و دانشگاه و جلسات همفکری مشترک برای کارهای گوناگون؛ که این روشها و کیفیت کار را خود دانشجویان و خود جوانان بهتر میدانند که چه کار باید بکنند، تا آن مقاصد عملی شود. امروز بحمدالله جامعه، جامعه‌ی متحول و متحرکی است. ملت، در حال مبارزه است. نفس ایستادگی ملت عزیز ما بر سر هدفهای اسلامی و شعارهای اسلامی، یک مبارزه‌ی بزرگ است؛ چون دشمن فشار می‌آورد. البته ملت ایران نشان داده و ثابت کرده است که با هوشیاری بر همه‌ی ترفندهای دشمنان هم، در مراحل گوناگون فائق و غالب میشود. چون غلبه‌ی دشمنان - در زمینه‌ی مسائلی که به آحاد ملت مربوط است - بسته به این است که بتوانند در ذهن مردم اثر بگذارند. ملت ما در مقابل تبلیغات دشمن، بحمدالله تا حدود زیادی تأثیرناپذیر باقی مانده است.



شما جوانان عزیز باید سعی کنید ضمن آشنایی با حیل‌ها و ترفندهای دشمن، این روحیه‌ی نفوذناپذیری در مقابل دشمن را در مردم تقویت کنید. دانشجویان هر چه بیشتر کوشش کنند تا در محیط دانشگاه، ارزشهای معنوی و دینی را تحقق بخشند و حاکم کنند. این، همان عاملی است که دشمن را ناکام میکند. روحانیون تا آنجا که میتوانند ارتباط خود را با دانشگاه، مستمر و منظم کنند و نوع ارتباط نیز صحیح و متناسب با نیاز حوزه و دانشگاه باشد. حوزه‌ی علمی هم، در حرکتی که بحمدالله این دو، سه سال اخیر شروع کرده است، به سمت تحول در روشها و شیوه‌ها و کیفیت کار و حضور فعال در مسائل عمده‌ی علمی جهانی پیش میرود. ان شاءالله این روشها را هر چه بیشتر تقویت کند. خدای متعال هم یقیناً کمک میکند و این راه را هموار خواهد کرد. من مطمئنم ان شاءالله این بنای مبارکی که امام گذاشته‌اند و مرحوم شهید عزیز ما، آقای مفتّح رضوان‌الله‌تعالی‌علیه - که شهادت ایشان روز یادگاری این حادثه مهم است - و همچنین بقیه‌ی عزیزانی که در حوزه و دانشگاه بودند - مثل مرحوم شهید مطهری و شهید بهشتی و شهید باهنر که همه هم از شهدا هستند - برایش آن تلاش و زحمت را کشیدند، هر روز استوارتر خواهد شد. و چه راه بابرکتی است که این مشاعل عزیز و مشاعل درخشان، به شهادت هم رسیدند؛ برجسته‌هایشان همه به شهادت رسیدند. این چند نفر شهید عزیز، همه مظهر تام حوزه‌ای و دانشگاهی هستند. این راهی که این بزرگواران برایش زحمت کشیدند و امام آن سفارشها را کردند، ان شاءالله روزبه‌روز هموارتر، و اسعتر و به هدف نزدیکتر شود.

## هدف و ضرورت حضور روحانیت در دانشگاهها

### معنای حضور روحانیون در دانشگاه

حضور روحانیون در دانشگاهها به معنای حضور علم و دین در دانشگاههاست. یعنی دانشگاهها محلّ علم است؛ احیاناً به خاطر حضور آدمهای متدین، محل دین هم هست. لیکن روحانیت، دانش دین را به صورت قوی و منطقی و قابل ارائه در محیط دانشگاه، متناسب با سطح فهم دانشگاهیان مطرح میکند. این جنبه‌ی علمی قضیه است. چون معارف دینی از والاترین علوم و از قویترین مباحث ذهنی و فلسفی هستند و در بخشهایی، از مهمترین مسائل اجتماعی محسوب میشوند - مسائل زندگی‌اند - اینها بایستی علمی و قوی مطرح شوند. در آنها باید از ضعف در استدلال و اختلال در تبیین و ارائه به شدت پرهیز شود؛ چون همه‌ی اینها تأثیرات عکس خواهد داشت؛ یعنی ضدّ تبلیغ خواهد شد. بد دفاع کردن، از مهمترین شیوه‌های کوبیدن و حمله کردن است.

بنابراین حضور روحانیون و طلاب و فضایی دینی در دانشگاهها به این معنا است که معارف اسلامی را - در همه‌ی بخشهایش - به صورت منطقی، قابل ارائه، قوی و مستدل مطرح میکنند. این جنبه‌ی علمی مسأله است. جنبه‌ی دین یعنی تقویت ایمان؛ یعنی هر چه که از طرق فهم علمی حاصل میشود - که به طور طبیعی از آن بخش اول حاصل میشود - لیکن مهمترش این است که رفتار، روش و حرکات و سکنات آقایان روحانیون، مبلغ دین و حامل معارف و ارزشهای دینی است.

### ضرورت ثمر بخشی دانشگاه ها

امروز - و همیشه - علمای دین مشعلهایی هستند که مردم را با رفتار و با روش زندگی و برخوردشان با مسائل، به دین دعوت میکنند. نه این که بخواهیم بگویم استثنا ندارد؛ چرا، استثنا هم دارد. کسانی هم هستند که عکس این عمل میکنند و منفرّاز دینند؛ اما طبیعت کار روحانیون آن چیزی است که به صورت اصل و قاعده گفته شد. بحمدالله امروز هم شکل اغلبي همین است که عرض شد.

بنابراین حضور روحانیون در دانشگاهها، ضرورت ثمر بخشی دانشگاههاست؛ به معنی دخالت روحانیت در دانشگاهها نیست. بعضی این گونه تعبیر نکنند که روحانیون میخواهند به دانشگاه دست اندازی کنند؛ نه. در دانشگاهها مدیریتی هست که اداره میکند؛ سیاستگذاری هست که سیاستگذاری میکند؛ کسانی هستند که تدریس میکنند؛ کسانی هستند که کارگزاری امور را میکنند. همه کارهای خودشان را انجام میدهند. علما هم که وارد میشوند، به قصد دخالت در کار آنها نیست. البته حضور روحانیون در دانشگاهها، مادامی که با برخی از مقرّراتی که به آنها اجازه و میدان کار بدهد همراه نباشد، حضور لغو و بیهوده‌ای خواهد بود. این طور نیست که ما فرض کنیم علما در دانشگاه، مقرّرات را میخواهند چه کار کنند؛ قاعده و قانون میخواهند چه کار کنند؛ نه. در هیچ جایی بدون مقرّرات و حدود، بدون امکانات و اختیارات نمیشود وارد شد و کار کرد. باید مبسوط الید باشند - نه مکتوف الایدی - تا بتوانند کار کنند.

### روحانیون دانشگاه، سنگ صبور تموجات روحی جوانان

بنابراین حضور آقایان اگرچه با اختیارات و مسؤولیتهایی همراه است؛ اما به آن نیتی است که گفته شد؛ «تبیین علمی دین و انتقال عملی رفتاری و ایمان مذهبی

به‌وسیله‌ی حضور خودشان». این آن چیزی است که مقصود اصلی است. البته وقتی این حاصل شد، یک چیز سومی هم به‌وجود می‌آید که گاهی اهمیتی از این دو کمتر نیست و آن این‌که روحانیون در دانشگاه، میتوانند ملجأ و ملاذ و رازدان و سنگ صبور تموجات روحی جوانان هم باشند. جوان مرکز عواطف و احساسات است؛ واردات روحی زیادی دارد - همچنان که واردات ذهنی هم دارد - جایی احتیاج است که جوان بتواند خود را در آن جا، در پناه یک روح بزرگ و دل صبور و نفسی مهربان و نیکخواهی قرار دهد. این دل صبور، فکر بلند و روح نیکخواه عبارت است از همین روحانی که دردها و مشکلات را میشنود؛ راهنمایی‌های لازم را میکند؛ همدردی و طبابت معنوی و روحی میکند.

البته اگر یک روحانی به این نقطه رسید، باید بداند که کارش در دانشگاه موفق بوده است. اگر هنوز به این نقطه نرسیده‌اند، بدانید کمبودی در کار است، و آلا روحانی اگر به آن شکلی که عرض شد - با آن دو خصیصه - در هر جا حضور پیدا کند - بخصوص در محیط جوان - لامحاله این خصیصه‌ی سوم به‌وجود خواهد آمد.

بنابراین من این نهاد را، نهاد واجب و لازمی میدانم. بر حضور این نهاد اصرار می‌ورزم. به تصویب مقرراتی که دست این نهاد را به‌قدر اختیاراتی که لازم دارد - زیاده‌خواهی هم نمیکنیم - باز بگذارد، تأکید میکنم و این به‌عهده‌ی شورای عالی انقلاب فرهنگی و بقیه‌ی دستگاههای ذیربط است. هر چه تا به حال کرده‌اند که چه بهتر؛ آنچه نشده است، باید انجام گیرد. نباید به روحانیون و علمایی که از روی اخلاص و دین و برای انجام وظیفه به دانشگاهها رفته‌اند، به چشم یک رقیب، مزاحم، عنصری زاید، تشریفاتی یا مداخله‌گر در دانشگاهها

نگریست! این یک نگرش خطا و غلطی خواهد بود و هر چه که میگذرد، ان شاء الله آثار کار شما بیشتر ظاهر خواهد شد.

البته من باید عرض کنم که نهاد نمایندگی سالهاست که در دانشگاههاست؛ اما در این دو سه سال اخیر، حقاً و انصافاً به سمت آن هدفها حرکت بهتری داشته است. البته در گذشته هم زحماتی کشیده شده و کارهای خوبی انجام گرفته است؛ اما ترتیبی که اخیراً - در این دو سه سال - وجود دارد بیشتر مورد تأیید ماست. البته ممکن است کم و بیش اشکالاتی هم داشته باشد؛ نمیخواهیم به کلی بگوییم که خالی از اشتباهات و اشکالات است؛ اما قابل رفع است. بنایی که امروز وجود دارد، بنای صحیح و قواره، قواره‌ی درستی است. باید همه کمک کنند. البته آن طور که من از مسؤولین وزارت آموزش عالی و وزارت آموزش پزشکی احساس کردم و دیدم، آنها هم استقبال میکنند؛ آنها هم حضور این تشکیلات را در دانشگاهها دوست میدارند. آقایان وزرا و مسؤولینی که هستند - آن طور که من از حرفهایشان میفهمم - از حضور آقایان استقبال میکنند و آن را مغتنم میشمارند.

### **کمک حوزه ی علمیه در اسلامی کردن دانشگاهها**

مسأله‌ی اسلامی کردن که ما گفتیم یک مسأله‌ی ذوالابعاد و خیلی عمیق است. همان طور که حضرت آقای جنّتی بیان کردند و جناب آقای صدر - در این نوشته‌ی متین و پر مغز خودشان - خواندند، این کاری است که آینده‌ی این کشور و انقلاب به آن وابسته است. نه این که از اوّل انقلاب دنبال این کار نبوده‌اند؛ چرا. اصلاً از اوّل انقلاب، دانشجویان دلسوز و دردمند و انقلابی و مؤمن، اوّلین کسانی بودند که به این مسأله توجه کردند و به ما مراجعه میکردند و از ما ملتسمانه و مصرانه میخواستند که در این زمینه اقدامی شود؛ تا این که آن اقدامات

اوایل انقلاب در دانشگاهها پیش آمد و انجام پذیرفت که همه در جریان هستید. بعد از آن هم امام رضوان الله تعالی علیه، ستاد انقلاب فرهنگی را تشکیل دادند و بر همین مبنا، شورای عالی انقلاب فرهنگی تکمیل آن بود که تشکیل شد. اصلاً همه‌ی اینها برای همین مقصود بوده است.

ما اگر امروز احساس میکنیم که دانشگاهها در آن جهت مورد نظر، پیشرفت محسوس و متوقع را نکرده‌اند، باید بدانیم در کاری که انجام گرفته، اختلالاتی بوده، نه این که نیت این کار نبوده است و حالا ما این نیت را ابداع کرده‌ایم! نخیر. این نیت، نیت انقلاب است؛ نیت همه است. ما هم که امروز این حرف را میزنیم، از اول انقلاب از جمله کسانی بودیم که به تبع امام رضوان الله تعالی علیه و به تبع مسائل انقلاب، دنبال این قضیه بودیم. چون من احساس میکنم که امروز به یک کار جدی احتیاج دارد، این مسأله را به صورت مستقلی مطرح کردم و دنبال میکنم.

من به وزیر محترم هم - که خود ایشان مسلمان علاقه‌مندی است و واقعاً هم مایل است که این کار به بهترین وجهی انجام گیرد - گفتم شما اگر بخواهی کار اساسی و عمیقی در آموزش عالی کرده باشی، باید این کار را بکنی و الاً اداره‌ی امور دانشگاهها و آموزش عالی که کار معمولی و رایجی است و هر وزیری می‌آید و انجام میدهد؛ اگر وزیری بخواهد آن کار اساسی را انجام دهد، باید این کار را انجام دهد. ایشان هم با همه‌ی وجود - من احساس کردم - استقبال کردند. لیکن من این را عرض کنم که شأن دفتر نمایندگی و مسؤولین دفاتر نمایندگی در دانشگاهها در این قضیه، شأن بسیار بالا و والایی است.

ما مکرر هم گفته‌ایم که باید حوزه‌ی علمیه در کار اسلامی کردن دانشگاهها کمک کند و سهمی را بر دوش گیرد. بخش عمده‌ای از این سهم را شما آقایان که در دانشگاهها حضور دارید؛ میتوانید و میباید انجام دهید. والا اگر کسی با مسائل دانشگاهها سروکار چندانی نداشته باشد - ولو در متن حوزه هم حضور داشته باشد - معلوم نیست خیلی بتواند این کار را به بهترین وجهش انجام دهد و برای این قضیه بهترین و نزدیکترین و مطمئنترین راه را انتخاب کند. اما شما که آنجا هستید، میتوانید در این کار نقش داشته باشید. من عرض میکنم که برای اسلامی کردن دانشگاهها، باید طرحهای کوتاه مدت و بلند مدت، با هم دیده شود. یعنی ما نه از آن کسانی هستیم که بگوییم میخواهیم سیسال دیگر این کار بشود و به کوتاه مدت اعتنایی نکنیم؛ نه از آن کسانی که به کارهای کوتاه مدت دل خوش کنیم - که هر چه کوتاه مدت است، قهراً عمق و ماندگاری آن هم کمتر است - و از بلند مدت غافل شویم. نه؛ هر دو را در کنار هم میخواهیم. هم کوتاه مدت، هم بلند مدت؛ اما کارهای عمیق، واقعی و اساسی.

### **ایجاد محیط و اهدافی اسلامی در دانشگاه**

این که به من خبر بدهند که در دانشگاهی فرض بفرمایید یک استاد، پیراهن آستین کوتاه داشته است، یقه‌اش را گرفته‌اند که دانشگاه اسلامی است؛ چرا این طور آمده‌ای؟ این، آن چیزی نیست که من خواستم و دنبال میکنم! پرداختن به این چنین مسائل، منحرف کردن از کار اصلی و از مسیر حقیقی خود است. ما میخواهیم دانشگاه یک محیط اسلامی و با اهدافی اسلامی باشد. اهداف مسلمانانه و مؤمنانه این گونه است که باید علم در عالیترین کیفیتش و پدیده‌های علمی در نوترین صورتش باشد. تلاش علمی باید در موقفترین انواع خود و اخلاق

دینی و ایمان اسلامی در روشنترین و مصفاًترین وضعیت حضور داشته باشد - همه در کنار هم - این، آن چیزی است که ما میخواهیم. آن وقت اگر بخواهیم به این هدفها برسیم، طبعاً شیوه‌هایی لازم است.

در زمینه‌ی مسؤولان، اساتید، مواد درسی، بخصوص علوم انسانی - که اشاره شد - باید کارهای اساسی انجام گیرد که تفصیل این کارها موكول است به همین جلساتی که اشاره شد و کمیته‌های تخصصی و هیئات بررسی و پژوهشی - برای این کارها - که باید دنبال کنند. آن که ما میخواهیم این مجموعه است. چنانچه کسی بیاید و همه‌ی آنچه را که ما گفتیم، در یک یا دو کار سطحی و کوچک خلاصه کند - در عمل یا در گفتار - به این هدف و این شعار بزرگ و حرکت عظیم، ظلم کرده است!

اجمالاً بگویم که من ان‌شاءالله دنبال این کار خواهم بود و بعد از این برای حضور در مدیریتهای فرهنگی و دانشگاهی باید اینها ملاک و معیار باشد که بتوانند این کار را به بهترین وجهی انجام دهند؛ چون وقتی که کار اسلامی انجام گیرد، کار علمی هم در داخل و در چارچوب آن حضور دارد - کار علمی قوی، چون کار علمی ضعیف که اسلامی نیست - این علم باید بتواند امروز و فردای کشور را تأمین کند - با علم ضعیف که نمیشود - باید بهترین علمی که یک کشور و یک ملت را به خودکفایی علمی و عملی میرساند و رفتارها و اخلاق و کیفیت‌گزینشها و امتیازهایی که در دانشگاهها برای اشخاص وجود دارد و بقیه‌ی چیزهایی که در این زمینه هست، تحصیل شود. به‌رحال چشم امید، به شماس. از خدا کمک بخواهید که ان‌شاءالله این کار را با قوت تمام انجام دهیم.